

رہائی

نشریہ

گروہ اتحاد کمونیستی

شمارہ ۲

۱۳۵۷

شہرپور

استراتژی دو جبهه‌ای امپریالیسم

صفحه ۱

پیرامون جبهه ضد دیکتاتوری

۹

www.vahdatcommunisti.com

استراتژی دوجبه‌ای امپریالیسم

برقراری حکومت نظامی‌مشا به اعتراف آشکار رژیم به عجز خود و توسل بآخرین حربه - حربه ارتش - درسهای مشخصی برای جنبش زحمتکشان ایران به همراه دارد.

از چند ماه قبل از برقراری حکومت نظامی، ارتش رسماً به "کمیته" پیوست. کمیته که در گذشته با شرکت ساواک، شهر با نیوژاندا رمری برای مقابله با جنبش مسلحانه تشکیل شده بود، تا توان تر از آن بود که بتواند در قبال جنبش توده‌ای عظیم مردم ایران مقاومت کند. رژیم بناچار به ارتش متوسل شد، و در حقیقت ارتش کنترل کمیته را بدست گرفت. موج روزافزون اعتراض توده بقدری شدید بود که رژیم ارا قدام با این امر خود را ناگزیر میدید. توسل به ارتش همواره برای رژیم‌های ارتجاعی خطراتی دارد و لهذا زمانی انجام می‌گیرد که چاره دیگری موجود نباشد.

۱ - توسل به ارتش بمعنای اعتراف صریح به ناتوانی است.

۲ - این اعتراف از یک جانب برای رژیم که خود را جزیره ثبات وانمود میکرد شکننده است و

۳ - از جانب دیگر موجب تشجیع نیروهای مترقی میشود. مردم برآی العین ضعف رژیم را مشاهده میکنند. لوله‌های توپ مانند دشنه چاقو کشان نشانه ضعف است نه قدرت.

۴ - بنا بر یک حکم مشهور: " هنگامی که نظامیان از پادگانها خارج میشوند ممکن است هرگز برنگردند". عبارت دیگر امکان کودتا در موارد توسل رژیم به ارتش تشدید میشود.

بهر حال این قدرت‌نمایی حاکی از ضعف رژیم، تاکنون بقیامت جان هزاران تن از مردم شجاع ما درآمده است و صفحه ننگین دیگری را بر کارنامه مملو از جنایت و فرومایگی رژیم افزوده است. کشتار هزاران زحمتکش بی سلاح که برای حقاق اولیه ترین حقوق انسانی خود میکوشیدند، دریای خون میان مردم و رژیم را از همیشه عمیقتر کرد و یکبار دیگر نشان داد که ارتجاع هنگام

دفاع از منافع خود به بی‌سلاحی و "مسالمت‌جو" بودن کسی رحم نمی‌کند و به همان سلسله‌ها و تانک‌های جنگ مردم بی‌سلاح می‌رود که جنگ حریف مسلح. معه‌ذا بدلائلی که ذکر شد برقراری حکومت نظامی، شرایط مطلوب برای رژیم نیست و ارتجاع بجز در موارد اضطراری بدان متوسل نمی‌شود. حوادثی که منجر به تثبیت رژیم به حکومت نظامی شد بقرار زیرند.

کابینه آموزگار که با وعده‌های بسیار بر سر کار آمد نتوانست بجز چرب‌کردن سیل بخشی از سرمایه داری آمریکا تغییر در عدم توازن قدرت جناح‌های سرمایه داری ایران کاری ایجاد کند. استروکتور سرمایه داری ایران چنان است که هیچ تغییر اساسی را در جهت محدود شدن قدرت مطلقه باند شاه و شرکاء تحمل نمی‌کند. وعده‌های آموزگار به بخش خصوصی در مقابل حرص و دریدگی باند شاه عملی‌شدنی نبود. علاوه بر آن فساد بی‌حد و آشفتنگی موجود قدرت مانور او را از بین می‌برد. بنا بر این بیش از یک سال حکومت آموزگار برای سرمایه داران بخش خصوصی تغییر اساسی ایجاد نکرد اما در همین مدت بدتر شدن وضع زحمتکشان و اعتلاء مبارزات آنان بحدی که بجات می‌توان گفت در تاریخ ایران کم نظیر - اگر نه بی‌نظیر - بوده ناقوس مرگ کابینه او را صدا درآورد. بحران سیاسی و اقتصادی رژیم شدت یافت و نه تنها قشرهای جدیدی را به مبارزه آورد بلکه سطح خواستهای مردم را بالاتر برد. اعتصابات کارگری فزونی گرفت، تظاهرات خیابانی گسترش یافت، شدت نارضایتی از رژیم و گستردگی جنبش بدست هم داده این، آن را وسعت بخشید و آن، این را فزونتر ساخت تا آنجا که علیرغم تلاش دستگاه‌های سرکوب، مردم خشم خود را از رژیم به انواع مختلف و بدون ترس معمول از عواقب آن ابراز می‌کردند. برای رژیمی که بنایش بر استبداد و خشونت و عدم تحمل نهاده شده است تحمل چنین وضعی بمنزله تماشای نا‌بودی خود بودن است. در ماه‌های آخر حکومت آموزگار، جعفر شریف‌امامی بعنوان رابط با بخشی

از اپوزیسیون به تقلا واداشته شد و بالاخره خود او در راس پیک کابینه ائتلافی^۱ شروع بکار کرد و طبیعی بود که انتظار همکاری داشت و این همکاری را دریافت نمود. آیتاله شریعتمداری بلافاصله پس از انتخاب کابینه شریفامامی اعلام کرد که باید با و چند ماه فرصت داد. جبهه ملی با اعتصاب عمومی پنجشنبه ۱۶ شهریور موافقت ننمود. حتی بعضی از مراجع روحانی که قبلاً "ندانسته" با اعتصاب موافقت کرده بودند موافقت خود را پس گرفتند (یکی از آنها اظهار کرد که قبلاً نمیدانسته چه چیز را امضاء میکند!). رژیم امید بسیار داشت که بدینوسیله کمر اعتصاب عمومی و تظاهرات را بشکند. اگر عده تظاهر کنندگان بطور قابل ملاحظه‌ای از تظاهرات قبلی کمتر میشد، کابینه جدید در اولین گامش با موفقیت روبرو شده و می توانست عناصر رادیکال را منفرد کرده و با کمک مستقیم و یا سکوت "معتدلین" آنها را پراکنده کند. اما مردم بگونه‌ای حماسی با این مانور مقابله کردند. بیش از ۳ میلیون نفر - یعنی بسیار بیشتر از روزهای قبل - به خیابانها آمدند. شعارها رادیکال تر از همیشه بود. مخالفت مردم با سازش‌روشنتر از همیشه خود را نشان میداد. مردم قاطعانه و بدون تزلزل سازش و فریبکاری را طرد کرده بودند و این دیگر نه تنها برای کابینه شریفامامی بلکه برای رژیم بمنزله بمباران آمدن ناقوس مرگ بود. در این لحظه توسل به حکومت نظامی تنها چاره رژیم برای مقابله و جلوگیری از سقوط تشخیص داده شد.

در حقیقت از یکی دو ماه قبل از اعلام کابینه شریفامامی پاره‌ای از روحانیون و نیز لیبرالها بدفعات اظهار داشته بودند که کنترل جنبش از دست آنها خارج شده است. خارج شدن کنترل از

۱ - چند نفر از وزراء این کابینه منجمله علینقی کنی (وزیر اوقاف) و مهندس شالچیان (وزیر راه) کاندیدهای مراجع روحانی بودند.

از دست مدعیان رهبری بمنزله اعتراف به این امر بود که مردم، خود کنترل کار را بدست دارند. آنها هستند که تشخیص میدهند حرف چه کسی درست و ادعای چه کسی نادرست است. مردم هستند که رهبری می کنند و رجال را سراسیمه بدنبال خود میگویند، و این رجال ترسو و سازشکارند که هم مجبورند لنگان لنگان بدنبال مردم بدونند و هم از عاقبت آن میترسند. مهلت پیشنهادی چند ماهه برای کابینه شریف امامی، فرصتی بود برای نشان دادن شور مردم، برای بدست گرفتن کنترل، برای منفرد کردن "تندروها". اما این مهلت از جانب مردم پذیرفته نشد. رژیم در مخمصه افتاد: اگر به نهایت قهر متوسل نشود مبارزات مردم تا نفی موجودیت او ادامه و گسترش خواهد یافت. و اگر به قهر متوسل شود گرچه ممکن است چندی بعد خود بیفزاید ولی قطعا بخش های وسیعتری از مردم را رادیکالیزه خواهد کرد. در این مخمصه، "راه دوم" بنظر رژیم این امکان را در خود داشت که با مانورهای در آینده بتواند موج را از سر بگذراند. شلیک ناگهانی مسلسلها در روز جمعه ۱۷ شهریور انتخاب رژیم را نشان دادند.

کارتر نماینده منقر امپریالیسم امریکا بلافاصله مراتب پشتیبانی خود را از شاه اعلام داشت، و برای ساده دلانی که سخنان "خیانت کارتر" و "تغییر سیاست او" میکردند یوزخندی حواله داد. و این طبیعی بود. جلادی که سیاست حمایت از "حقوق بشر" او صرفا یک اهرم سیاسی برای گرفتن امتیازات بود جز این نمیتوانست کرد. خشم توده های میلیونی را امپریالیسم و ارتجاع با گلوله پاسخ میدهند. جدالهای داخلی در مقابل عصیان خلق ها جای خود را به وحدت همه جانبه میدهند. صغیر گلوله ها پیام آور وحدت عالییه ارتجاع در مقابل نیروهای مترقی است.

در آغاز حمله رژیم سخت شایع شد که کماندوهای اسرائیلی در گشودن آتش بروی مردم پیشقدم بوده اند. در هر حال نه تنها چنین امری محتمل است بلکه اگر نیروهای نظامی رژیم قادر به سرکوب

جنبش نمیشدند- و با اگر عصیانهای درونی آنها وسیعتر از آنچه که بود میشد - حتی امکان مداخله نظامی مستقیم امپریالیسم نیز نفی کردنی نبود. جمهوری دومینکن و حمله دریاداران امریکا بـ بدان کشور همواره یادآور مشی امپریالیستها هنگام ضرورت و اضطرااست اما آنچه مسلم است اینست که علیرغم همه اینها جنبش مردم سیمای جامعه ایران را برای همیشه عوض کرده است. و اینرا حتی امپریالیستها در نظر دارند. حکومت نظامی ممکن است بتواند برای چندی تظاهر خشم عمومی را جلو گیرد ولی خود خشم را نه تنها درمان نتواند کرد بلکه تشدید خواهد نمود. ارتجاع میداند که حکومت نظامی جواب او به مشکلات نیست. اصلاحاتی ضروری است و سازشائی. امتیازهای صوری چند ماه گذشته با آنکه در زندگانی زحمتکشان ایران کوچکترین تاثیری نداشته اند معیذا در ادامه خود میتوانند بخشهایی از ناراضیان را نرم کنند. طبیعی است که روشنفکران مترقی و زحمتکشان و یا بقول لیبرالها - " تندروها " - فریب نخواهند خورد. رژیم نیز در توهم جلب محبت و رضایت نیروهای رادیکال نیست. پس همراه با چماق حکومت نظامی، عسل امتیاز و رفورم هم به بخش هایی داده خواهد شد. اما از هم اکنون کاملاً روشن است که امکانات رژیم در دادن امتیاز به حداقل خود رسیده است. رژیم بجز قشری بسیار محدود را راضی نمیتواند کرد. و همین است که اساس برنامه دو جبهه ای امپریالیستها را تشکیل میدهد:

در سال گذشته حتی امپریالیستها دریافتند که بنای حکومت شاه بسیار پوشالی است. موافقت آنان با اعلام حکومت نظامی و سرکوب جنبش بدین معنی نیست که آنها آتش فشانهای آینده را نمی بینند، هنگامی که میلیونها مردم یکمدا فریاد مرکب بر شاه میکشند شاه در واقع مرده است. ممکن است هیولای از هیبت افتاده او هنوز برای جلوگیری از تشتت های درونی ارتش و سرکوب مردم توسط آن بطور موقت بکار آید. ولی همه میدانند که پراکنده شدن بوی تعفن

این لاشه را نمیتوان جلو گرفت . بنا بر این از یک جانب نماینده منفور امپریالیسم در شبکشتار مردم به شاه تلفن میزد و از او حمایت میکند و از جانب دیگر مهره های دیگر خود را بعنوان آلتر-ناتیو حرکت میدهد . همه تخم مرغ ها را در یک سبد نباید گذاشت . شاه موافق حکومت نظامی میشود ؛ علیا حضرت شهبانو ، آقای هویدا و آقای امینی - و ظاهرا والا حضرت ولیعهد - مخالف آن . این ها دو جنبه بظاهر مختلف ولی در باطن متحد استراتژی امپریالیسم را می سازند . اگر این یک موفق شد چه بهتر . و اگر نشد افراد " منزهی " که از ابتدا نیز مخالف (!) حکومت نظامی بوده اند ادامه ماموریت را بعهده خواهند گرفت .

با آنکه این مانورهای امپریالیسم از طرف نیروهای آگاه شناخته شده اند ولی این امر مانع از آن نیست که امپریالیسم بدان توسل جوید . محمد حسنین هیکل ، فهمی و بالاخره کمال ، مهره های معادل همین بازی در صحنه ای دیگر از نبرد منطقه - نبرد اعراب و اسرائیل - هستند که بترتیب بازی شده اند . بنا بر این در ایران مخالف خوانی های دلچک هائی مانند پزشکیور و یا " تندوتیز " شدنهای اخیر امینی را نباید صرفا بازی تصور کرد . اینها بصرای نیروهای آگاه - که بیمن جنبش توده ای اخیر کمیت و کیفیتشان

۱ - جانب ایستاد که امینی پس از اعلام حکومت نظامی اظهار داشت که شاه باید برود . مضامینهای اخیر امینی با خبر لوموند مطابقت حساب شده ای برای زمینه سازی بود . در همین روال مخالف خوانیهای سنا تور جفرودی بیش از همه مضحک است . نامبرده در اولین دوره مجلس پس از کودتای ۲۸ مرداد نقش " ملی " را بازی کرد و زمانی که اسم از مصدق بردن جرم بود از او تحلیل کرد . عده کثیری از مردم خانه او را کلیاران کردند . عده دیگری با او تماس گرفتند . تنها پس از مدتی برای همه معلوم شد که او از عوامل اصلی رژیم بوده است . رژیم پس از آنکه دست او رو شد بیاداش خدماتش او را سنا تور کرد . امروزه از فرط ناچاری همین حاسوس منفور مجددا نقش " مخالف " را بعهده گرفته است .

اعتلا یافته است - شناخته شده هستند ولی امپریالیسم در اینجا روی فریب نیروهای کمتر آگاه حساب میکند و از مانور نمی پرهیزد. لیبرالهای امریکائی که در چند ماه گذشته با مشاهده وسعت و رادیکالیت جنبش نوده‌ای، "حق بشر" خواهیشان را فراموش کرده بودند و یکدست و یکمدا همراه با سایر جناحهای امپریالیستی بدفاع از شاه و تحقیر مبارزات مردم میپرداختند، در روزهای اخیر در عین دفاع از اقدامات شاه مجدداً کمی هم "بیاد مردم" افتاده اند. بعبارت دیگر آنها نیز بمنابۀ بخشی از امپریالیسم امریکا به امکان ادامه قدرت شاه مطمئن نیستند و این بازی را محتملاً در آینده در حد وسیعتری ادامه خواهند داد تا زمانی که یکی از آلتر - ناتیوها بنظرشان کاملاً موفقیت آمیز برسد.

یکی از آلترناتیوهای جدی امپریالیسم - بجز خود شاه و با ما مور مستقیمی از بورژوازی لیبرال - به صحنه آوردن قزاقهایی مانند ضیاء الحق است. ژنرال ضیاء الحق که درست در همان ساعات اول بر - قراری حکومت نظامی برای مشورت با ایران آمد، قزاق خون آشامی است که بعنوان فرمانده نیروهای نظامی پاکستان در اردن در کشتار فلسطینی ها (سپتامبر ۷۰) شرکت کرد و به گرفتن نشان کوکب از ملک حسین مفتخر شد. وی پس از کودتا در پاکستان با تظاهر به تعلق شدید به تعالیم اسلام و فعالیت برای برقراری حکومت اسلامی کوشیده است که پایگاهی در میان بخش‌هایی از مردم پیدا کند. آلترناتیو - هایی نظیر او - و یا نظیر ژنرال سوهارتو - برای ایران بمنظور تحمیل بخش‌هایی از مشعصبین مذهبی، تنها زمانی میتواند ولوسطور موفقیت آمیز باشد که همکاری مستقیم عده‌ای از روحانیون از پیش تضمین شده باشد. در چنین صورتی امپریالیسم تصور میکند که اینگونه قزاقان با تظاهر به کوشش جهت برقراری حکومت اسلامی خواهند توانست بخش‌هایی از مردم را فریب داده و ساکت نمایند و " تندروها " را با سرکوب و کشتار متلاشی کنند. اما بدیهی است که

عمر چنین "راه حل" هائی در ایران بسیار کوتاه خواهد بود. روابط و مناسبات اجتماعی ایران با پاکستان و اندونزی بسیار متفاوت است و سامانه اجتماعی ایران تحمل چنین قزاقان عوامفريب و عقب افتاده ای را نخواهد کرد. با اینهمه امپریالیسم چنین راهی را از نظر دور نمیدارد و امکانات آنرا دقیقاً زیر نظر میگیرد.

بهر حال آنچه که تا کنون مسیر جنبش را معین کرده است و بازیگران امپریالیست و مرتجع را در بهت فرو برده است وسعت و رادیکالیسم مبارزات زحمتکشان ایران و نیروهای مترقی است که نه برای آغاز جنبش خود چشم بجائی داشته اند و نه فرمان اختتام آنرا از جائی میگیرند. توده های میلیونی خلقهای ما بیش از آنچه بتصور کنند شجاعت و شهامت و روشن بینی از خود نشان داده اند. هیچ نیروئی - نه مترقی و نه مرتجع - تصور نمیکرد که ظرف مدتی کوتاه میلیونها توده مردم بدین سطح از مبارزه دست بزنند. در شهر ها و شهرک ها ، در قصبه ها و روستاها توده های خلق یکصد نفرند میزنند مرک بر شاه ، آنها سرنکونی رژیم منفور پهلوی را میخواهند و به هیچ چیز کمتر از این رضایت نخواهند داد. اگر بودند دیروز کوتاه بینان شکست طلبی که طرح شعارهای "تند" را مجاز نمیی شمردند تا کویا "توده ها را انهراسانند" ، امروز باید کور شود تا ندید که توده ها از همه پیش افتاده اند. توده ها تاریخ سازند و این صفا یک شعار نیست.

بر عظیمت باد جنبش تاریخ ساز خلقهای ایران !

تا بود باد توطئه های امپریالیستها ، مرتجعین و سازشکاران !

پیرامون جبهه ضد دیکتاتوری

تُر جبهه ضد دیکتاتوری در سالهای اخیر مجدداً از طرف حزب توده مطرح شد. با شناختی که از سابقه و لاحقه این تر بطور کلی در سطح جهانی و بطور خاص در عملکرد حزب توده در ایران وجود داشت، جواب مناسب آن توسط اپوزیسیون مترقی ایران بصورت بی اعتنائی و تمسخر داده شد و بهر تر و یکی دو مورد کسی حتی زحمت پاسخگویی به آنرا بخود نداد. سابقه این تر و حزب توده شناخته شده تر از آن بود که کسی فراخوان آنرا لبیک گوید و بنابر این، این تر در حد پیشنهاد بخودهای حزب توده باقی میماند و خطری جدی را در مقابل جنبش نمیکشود.

امروزه اما شرایط از چند جهت تغییر یافته است. تشدید حرکات اعتراضی زحمتکشان، علنی شدن ناراضی بخشی از سرمایه داران، آشکار شدن ناتوانی رژیم در مقابله با جنبش توده ای از یکطرف، ضعف و پراکندگی نیروهای مشکل چپ و فقدان آلترناتیو در سطح وسیع از طرف دیگر، شرایطی را فراهم آورده که مسئله کم و کیف همکاری یا عدم همکاری نیروهای مختلف اپوزیسیون بصورت یکی از مسائل اساسی روز در آمده است. در چنین اوضاعی است که ترهای بظاهر مطرود از خلا موجود استفاده کرده و بصورت آلتر-ناتیوهای عوام پسند سعی در فریب مردم میکنند. علاوه بر اینها دو عامل دیگر نیز در اشاعه نظرات انحرافی موثر می افتند. یکی از این عوامل اشتیاق توأم با حسن نیت عده ای از افراد ساده و کم اطلاع است که فرسوده از تداوم استبداد، برای رهائی از آن حاضرند به هر خاشاکی متوسل شوند و بدنبال هر سرایی براه بیفتند. بنظر اینان چه نوداروئی بهتر از این که بنابر فرمان عقل سلیم: "همه با هم متحد شوند" تا فعلاً از سر شاه رها شوند" و پس از آن "هر کس برای برقراری حکومت دلخواه خود بکوشد". عقل سلیم بآنها میگوید "یک دست صدا ندارد"، و "تنها جنگ دشمن نتوان رفت" و عامل دوم در رشد این تفکر تضعیف سازمانهای سیاسی - نظامی و تقلا در ارائه نظر از جانب آنان بدون تعمق در آن و بدون در نظر گرفتن جوانب کار است. سازمان مجاهدین "مارکسیست-هنگامی

که مدعی تغییر ایدئولوژی شد تشکیل " جبهه واحد توده‌ای" را سیاست رسمی خویش اعلام کرد و به هر کس که با این تز مخالف بود در یک تریبون هتاک‌ها را کرد. پس از چندی بدون ارائه تحلیل مخالفانین تز شدو آنها خرده‌پورژوا-ئی خواند، و بالاخره هنگامی که بسایق سایر سازمانهای خارج از کشور رهائی پرولتاریا را در جوار محافل دانشجویی جستجو کرد، تز مبارزه مسلحانه پیشناز را شبانه بکنار انداخت (ایضا بدون ارائه توضیح) و طرفدار تشکیل حزب کمونیست بدون توسل به قهر شد و بالاخره معلوم نکرد که در مورد عوارض تزه‌ای معلوط خود و سر درکمیهای که ایجاد کرده است چه تصمیمی گرفته است .

سازمان چریکهای فدائی خلق نیز پس از سالها دفاع بی چون و چرا از تزه‌های رفقا احمدزاده و بویان و نفی و رد هرگونه انتقاد، و سپس پذیرفتن ضرورت تقدم ساختن حزب طبقه کارگر، بناگاه رویگردانی خود را از متی گذشته اعلام و پذیرش " تئوریه‌ای رفیق جزئی [را] بعنوان رکن اساسی و رهنمون فعالیت‌های" خود با اطلاع رساند. نه مردم ایران بطور عام و نه مبارزین بطور خاص متوجه شدند که آنچه که بگفته سازمان " مبارزه ایدئولوژیک بیکسیر درون سازمانی" نامیده شده و منجر باین تغییر فاحش گشته چگونه انجام یافته است، دلایل طرفین مبارزه چه بوده‌است و موضع مخالفین چیست . و کسی نیز تا کنون نمیدانده که آنهم ادله سازمان در رد " جبهه واحد توده‌ای" (نبرد خلق ۷) چگونه ادامه منطقی خود را در پذیرش نظرات رفیق جزئی که حاوی آحاد تز جبهه ضد دیکتاتوری است یافت . قدر مسلم اینست که اگر " حسن نیت" را تا سرحد ممکن کش دهیم حد اقل باین نتیجه خواهیم رسید که این سازمانها خود نمیدانند چه میکنند. ضربات وارده توسط دشمن ، و خدمات مولود عملکرد و استباهات خود این سازمانها در اثر انحرافات بینشی و ارزیابی نادرست از شرایط مبارزه بحدی وسیع بوده است که امکان ارائه نظر ثابت و تحلیل منطقی و علمی را از آنها بازستانده است . امروز چیزی میکنند و فردایش میکنند. هم این سخن بی استدلال ارائه میشود و هم آن یک . و این بی ثباتی بصورت یکی از عوامل موثر ، به سردرگمی بخشی از اپوزیسیون مترقی دامن رده و آنها را بصورت طعمه برای شکارچیان ماهری مانند کمیته مرکزی - که فقط در چنین شرایطی امکان بهره برداری دارد - در آورده است .

ما در این نوشته به اختلافات فاحش میان نظر و عملکرد سازمانهای مختلف نمیبپردازیم چه مسئله بصورت کلاف سردرگمی در می آید که حتی امکان وجود "حسن نیت" را نیز از بین میبرد. مجاهدین "مارکسیست" درست در زمانی که از ضرورت تشکیل "جبهه واحد" شده‌ای "دم میزدند انقلابیون" مسلمان را معدوم میکردند و کستانخانه ترین اتهامات را به سایر سازمانهای اپوزیسیون وارد می‌آوردند، و چریکهای فدائی خلق در عین آنکه از ترهای جزئی دفاع میکردند در مناسبت با سایر نیروهای اپوزیسیون شیوه کار خود را تغییر نداده‌اند. اما همانطور که اشاره کردیم برای جلوگیری از درهم شدن مسائل و حفظ تصور امکان وجود "حسن نیت" در ارائه ترهای دامنای متغیر، بهتر میدانیم که اکنون از وارد شدن در این مسئله - تضاد میان گفتار و کردار - خودداری کرده و به اصل بحث در حد مطالبی که رسمتاً تبلیغ میشود بپردازیم.

از آنجا که مخاطبین این نوشته عمدتاً کسانی هستند که یا بسیار مینای حسن نیت و اشتیاق صرف به برانداختن دستگاه استبداد و قضاوت بر پایه "عقل سلیم" مدافع ترهای "همه با هم" هستند و یا بر مبنای تبعیت کورکورانه از ترهای ارائه شده از جانب "انوربنه‌ها"، لهذا ضروری میدانیم که بحث را از پایه و بطور بسیار ساده شروع کنیم تا بایکین مبارزین نشان دهیم که چرا عقل سلیم همواره به سلامت نمیبرد. از اینرو در ابتدا بحثی در مورد جبهه و خصوصیات آن را آغاز میکنیم.

جبهه

جبهه سازمانی است متشکل از ائتلاف موقت نیروهای نا متجانس بر مبنای برنامه مشخص بمنظور تسهیل وصول به هدف معین. بر حسب آنکه چه هدفی مورد نظر باشد، شرایط عینی و ذهنی موجود هنگام تشکیل جبهه چه باشد، وضع و ترکیب و آرایش نیروهای مؤتلفه چگونه باشد... نامی که جبهه بخود میگیرد متفاوت خواهد بود. این نام بازگو کننده ماهیت و هدف یا مشی جبهه است. یعنی بر این مبنای انتخاب میشود، نه بطور دلخواه، نه بخاطر زیبایی و قطعاً نه بخاطر عوام پسندی. بر حسب وضع و ترکیب نیروهای مؤتلفه درون جبهه، بر مبنای کرایشات ایدئولوژیک و آرایش طبقاتی درون آن، گاه محتوا و گاه هرجهت‌ترین خصوصیت آن بعنوان اصلی

و محور بسیجی جبهه شناخته میشود و جزء نام جبهه در می آید. بنابر این هنگامی که مثلا از "جبهه ضد فاشیست" سخن میرود، مراد شکل همه نیرو هائی است که بنحوی از انحاء ضد فاشیست هستند. در اینجا نوع خامکرایش ایدئولوژیک و یا مشی خاص قبلی هر یک از نیروها در مبارزه علی السویه است. محور شکل ضد فاشیسم بودن است و بس مشی کنونی مبارزه راجبه معین میکند. ایضا هنگامی که سخن از "جبهه واحد توده‌ای" میرود مراد شکل نیروهای توده‌ای اقشار و طبقاتی است که در مرحله خاص مبارزه مقابل دشمن مشترک قرار میگیرند. بر حسب آنکه بنابر نظر ارائه دهندگان این تر، دشمن مشترک - که خود بر مبنای ارزیابی از ماهیت انقلاب و تضادهای جامعه و بررسی شدت و ضعف هر یک از آنها معین میشود - چه باشد آرایش و ماهیت نیروهای توده‌ای متحد در چنین جبهه‌ای متفاوت خواهد بود. بنابر این هنگامی که سازمانهای موجود در یک جامعه هیچیک پایگاه توده‌ای ندارند و با توده مرتبط نیستند، سخن از تشکیل جبهه توده‌ای بردن یک عوامفریبی و ریاکاری محض است.

جبهه ضد دیکتاتوری

در چنین جبهه‌ای همه نیروهای که با دیکتاتوری موجود مخالفند متشکل میشوند. محور فاشی و ستون فاشی چنین جبهه‌ای مخالفت با دیکتاتوری موجود است در چنین جبهه‌ای پیروان انواع و اقسام کرایشهای ایدئولوژیک چپ و راست، هواداران انواع و اقسام طرق مبارزه، کاندیدست‌ها، مسالمت‌جویان، معتقدین به مبارزه قهرآمیز و غیره، بر محور برنامه مشی مشترکی که مورد قبول همگان است متشکل میشوند، با هم برنامه ریزی میکنند، اشتراک ماعی مینمایند و بهم کمک میرسانند. جبهه ضد دیکتاتوری شکل موفق برای همکاری ارکانیک زمینکشان و خرده بورژوازی و سرمایه داران مخالف دیکتاتوری موجود بر مبنای برنامه‌ایست که مورد قبول همه آنها باشد. بنابر این کسانی که از طرفی چنین تزی را ارائه میدهند و

-
- ۱- اس محبوا حتی متوايد سلمي باشد و نه ايحايي. چنين است في المتبل "حسرد" (ا) متناع كه بر ممي ارد دولت محدود فلسطين تشكيل شده است.
 - ۲- تفاوت همكاري با تشكيل حربه ايست كه در همكاري ساده هر ييك از ييروها به شيوه خاص مبارزه خود ادامه ميدهد و تنها در زمينه خاصي با ساير

و از جانب دیگر قسم میخورند که قصد همکاری با این یا آن نیروی راست، یا فلان و بهمان نیروی سازشکار را ندارند، با خود نمی فهمند چه میگویند و با عوامفریبی میکنند. چیزی که مبلغین این‌تئز بطور مشخص ارائه میدهند تشکیل جبهه‌ایست با مشارکت انواع و اقسام عناصر مختلف مانند آقایان مینی، ابتهاج، بختیار، سنجابی، فروهر، احسان نراقی، مهدی بهار، اسکندری، و کیا نوری و غلام یحیی، ثابت پاسال، القانیان، شریعتمداری، حاج سید جوادی و بالاخره (والبته) نمایندگان سازمانهای مبارز. مشی اینجبهه و شیوه مبارزه‌اش در حدی خواهد بود که این آقایان همه با آن موافق باشند. این جبهه ضد دیکتاتوری است. هر کس که بخواهد در جبهه باشد باید به این مشی و شیوه مبارزه گردن نهد وگرنه جایی در آن نخواهد داشت. در زمینه مشی جبهه ضد دیکتاتوری و اساسا هر جبهه‌ای (که بنا بر تعریف نیروهای مختلف المرام و مختلف المشی در آن متشکل هستند) نیاز به توصیف نیست که برنامه مشترک بر مبنای قدرت سیاسی جریانهای مختلف و امکانات عقب‌ترین (راست‌ترین) نیروها معین میشود. جبهه‌ای که متشکل از نیروهای طرفدار مبارزه قهرآمیز و طرفدار مشی مسالمت‌آمیز باشد طبیعی است که برنامه‌های مسالمت‌آمیز را انتخاب خواهد کرد وگرنه

نیروها همکاری میکنند، در حالیکه جبهه برنامه و ملاتعم مشخصی دارد که مبادرت هر یک از نیروها به شیوه کاری که در تناقض با برنامه جبهه تصور میشود را از طرف نیروهای مؤلفه ممنوع میکند. اگر جبهه شیوه خاصی از مبارزه را مخالف و مضر برای برنامه خود بشمارد هیچ نیروئی که در جبهه فعالیت دارد حق توسل به آن نوع مبارزه را ندارد.

۱- ما بعدا باین نکته اشاره خواهیم کرد که یورژوالیبرالها و سارترها و های راست و غالب مذهبی‌ها همکاری با کمونیستها را رد کرده‌اند و سخن از اتحادی که متحدی برای آن وجود ندارد از اساس حایلبرداری است.

۲- البته موارد استثنائی نیز وجود دارد که نیروهای عقب‌مانده بغلبت ضعف خود و قدرت نیروهای رادیکال و جب‌مجبور به پذیرش مواضعی میشوند که "بطور طبیعی" جز خواسته‌های آنان نیست. عبارت دیگر این نیروها بطرف مواضعی رادیکال‌تر از مواضع خود هل داده میشوند. مناسفاه امروز چنین تساسی وجود ندارد.

مسالمت‌جویان در آن شرکت نخواهند داشت. جبهه‌ای که مشکل از لیبرال‌ها (طرفدار سرمایه‌داری) و کمونیست‌های (ضد سرمایه‌داری) باشد مسلماً برنامه‌ای چنان بی‌محتوا (و عبارت‌بهرتر با محتوای راست و ارتجاعی) خواهد داشت که برای نمایندگان سرمایه‌داران نیز قابل قبول باشد. یعنی همانطور که ذکر رفت برنامه و مشی بر حسب‌خواست، امکانات و برنامه عقب‌ترین نیروها معین خواهد شد. در شرایطی که حداقل برنله کمونیست‌ها با حد اکثر برنامه لیبرال‌ها قابل تلفیق نباشد طبیعی است که این لیبرال‌ها نیستند که انقلابی خواهند شد و تن به برنامه حداقل‌گموس نیستند خواهند داد بلکه این کمونیست‌ها هستند که برای تشکیل و حفظ چنین جبهه‌ای تن به سازش باید بدهند و اصول خود را زیر پا بگذارند. کسانی میتوانند مدافع چنین برنامه‌ای باشند که مانند دلان راضی به هر چیز بی‌باشند که آنها میدهند. یعنی مدقه‌پذیر و آنهم در هر سطح نازل باشند. آنها پشت سر بورژوازی حرکت میکنند و به آنچه که بورژوازی برایشان مجاز می‌شمارد قانع هستند. در این حال داشتن ادعای رهبری حزب طبقه کارگر در جبهه " و عوام‌فریبی‌هایی نظیر آن بقدری چندآور میشود که بی‌بازی به رد کردن ندارد: کام کام همراه با بورژوازی و در حدی که او معنی می‌کند حرکت میکنیم. بهر جهتی که او میرود کام بر میداریم، ولی رهبری با ما است!

آنها که به نحوی هوادار چنین جبهه‌ای هستند یا خود لیبرال‌اند که در اینصورت نه تنها اشتباه نمیکنند بلکه دقیقاً آن چیزی را تبلیغ می‌کنند که بنفعشان است. آنها بدینوسله میکوشند که رادیکال‌ها و کمونیست‌ها و همه عناصر جبهه تحت‌رهبری آنها و با رهبری رجالی که بشوایان آنها هستند در آیند. بنابراین توضیح فوق در مورد نحوه عملکرد جبهه باید هنوز آنها را در هواداری از این تر مضم تر کند. اما کسانی که خود را کمونیست می‌نامند با توجه به توضیح فوق در مورد ماهیت و طرز عمل جبهه باید اکنون موجه نده باشند که تشکیل چنین جبهه‌ای نه بر مبنای ضرورت جهتگیری انقلابی و برانداختن سیستم سرمایه‌داری، بلکه مطابق خواست و برنامه نیروهای راست یعنی بخشی از سرمایه‌داری و جهت تحکیم سلطه آنست. آنها بی‌آنکه خود بخواهند به خر سواری لیبرال‌ها تبدیل میشوند و در جهت حل مناقشات درون طبقه حاکمه، بخدمگذاری یک بخش از آن در می‌آیند

و سپس خود بکلی طرد میشوند.

در اینجا قبل از آنکه به بحث نظرات مشخّص حزب توده و جزئی در این زمینه بپردازیم لازم میبینیم چند کلمه دیگر با کسانی که صرفاً بر مبنای قضاوت "عقل سلیم" خواستار همکاری همه با هم بوده‌اند سخن‌گوئیم. عقل سلیم میگوید مگر نه اینست که همه مخالف دیکتاتوری هستیم؟ مگر نه اینست که از میان رفتن دیکتاتوری بهتر از پابرجائی آنست؟ پس چرا همه با هم فعلاً کام اول را بر نداریم. اختلافات بجای خود. بعداً به آنها خواهیم پرداخت...

اما مسئله‌ای که در اینجا نادیده میماند اینست که:

برای برانداختن دیکتاتوری راه‌های مختلفی وجود دارد. راه انقلاب بی و راه لیبرال‌آمانه. راه لیبرال‌آمانه راهی است که طی آن سیستم سرمایه‌داری استحکام می‌یابد و راه انقلابی راهی است که طی آن این سیستم نابود میشود. در حالت اول کارگران و سایر زحمتکشان باید خواستهای طبقاتی خود را مطرح سازند. باید از خمومت با سرمایه‌داران دست‌بردارند. باید آشتی طبقاتی کنند. باید تا آن حد و به آن صورت حرکت کنند که سرمایه‌داران رنجیده‌نشوند، تا اتحاد آنها بهم نخورد. بنابر این اعتصاب کارگری موقوف، تقاضا برای افزایش دستمزد موقوف، کارگر و کارفرما در یک "جبهه" هستند. "دوستان" هم هستند. در این مسیر آنچه که "دوست" - کارفرما - بر مبنای محاسبات خود درست تشخیص داده و به کارگر دهد، هر چند جزئی، هر چند بی قابلیت، عزیزش باید شمرد. راضی باید بود. حد اکثر میتوان تق‌زد ولی زمینهار که نباید کاری کرد که سرمایه‌دار برنجد و موجودیت "جبهه" بخطر افتد. صبر میکنیم تا زمانی که دیکتاتوری برافتاد طبقه کارگر برای گرفتن حقوق خود اقدام کند..... اما طبیعی است که طبقه کارگری که بدینسان آموزش دیده و در معیشت بورژوازی گام برداشته و مبارزه طبقاتی را تعطیل کرده‌است ناکه‌هان انقلابی نخواهد شد. در مبارزه با این بخش جدیداً حاکم از سرمایه‌داران نیز همین شیوه مسالمت‌جویانه، رفورمیستی و گام یکم را دنبال خواهند کرد. چون همیشه به او یادآوری خواهد شد که اگر تند حرکت کند اساس جامعه بخطر خواهد افتاد، جناح فاشیست پشت در نشسته است و قدرت را به

دست خواهد گرفت و ...

جایزه میوه درختان را به او بخشیدند.

این امشی به امشی چاکم برآ. اجزاب رو بیرون نیست جهان، اگر بیرون نیست
 ها. و نطایر هم نبوده است بهشتی بخ آتیم. ظاهر من الشمن است. اجزابا کمونیت
 غربی بهمین شیوه، هم از طایفه کارگر خراش از ما ندی. می کنند. در اینجا
 که حزب "کمونیست" آن با بهوشی هم دارد به هم کار می و همگامی و شورش و
 خیانت این حزب نمایان خود را در دنیا لایه روی جغرافیه از شور وازی نیست
 باید. از روی حزب کمونیست نیست که در کاینده پذیرفته شود. هنوز پذیرفته
 نشده به خیانت و ردالتی نیست که شن نداده تا سیستم خطر نیفتاده تا
 بحران بوجود نیاید. چون به هنگام بحران وضع همه بد میشود. و این "ضرر
 طایفه کارگر است" است. کمونیست همواره از بحران سرمایه داری برای
 تشدید تبلیغ و ترویج و وارد آوردن ضربیه به سیستم استفاده میکرده اند،
 امروزه این کمونیست نمایان با بل و دوجان میگوشت که در جامعه بحران
 شود. که سیستم سرمایه داری با حدا مکان بخوبی کار کند به همه با هم
 باشند و چند منطقی هم بدینان داده شود. اینا بر این مشاهده می کنیم که
 مشی سازشکارا به جاس اجزابا رو بیرون نیست در دوران دیکتاتوری نیست. یک
 بیش و یک تلفی دارند. مبارزات طبقه ای را هم در دوران صلح و هم جنگ، هم
 در دوران دیکتاتوری و هم در دوران دموکراسی شور وازی با سیاستها بهای
 این میشی و "دستاوردهای" آن نیز در بیش روستا برای هر کس که عبرت
 آموز باشد عبرت انگیز شود و به سیستم دیکتاتوری و دموکراسی
 را با این طرز برخورد بهشتی گرفتار کردن از حداقل قابل قبول و
 را می بودن بهر چیزی که شور وازی میدهد جاس اجزابا رو بیرون نیست سیستم
 سندیکا های کارگری غرب تحت نفوذ انواع و قور میسها بهمین جریه است. در
 شستن کمز جنتها را دیکال طایفه کارگر نقش ایفا کرده اند. شعار آنها
 اینست که می بگیریم بهتر از آنست که ملا بگیریم. اما زبان اینها
 برخورد کرد. مثلاً به جی برای "عقل سلیم" هم نباید غیر قابل فهم باشد.
 زبان ساده هنگامی که کسی از دیگری طلبکار است یک راه آنست که چند
 اقلی معین کند و برای وصول آن از همه بهر مه استفاده کند. راه دیگری
 آنست که بگرفتن شدرازی هم قناعت کند. جی امر تجعین هنگامی که برای
 مفاقتان در میان می آید تفا و تاین دو نوع بشیوه برخورد را می فهمند، شور
 سادات خائن و سازشکار هم حتی حاضر نیست یک وجب یک وجب سرزمینهای

اشغال شده و تراپس بگیرد، خدا را قتل می کند، و بیای آن چک و چانه میزند.
 و هم می فهمد که یک وجب زمین ضرورتاً بهتر از هیچ نیست، یک وجب فقط
 یک وجب است و کلی هیچ را در بطن خود پنهان دارد. مؤدیان که بد حرکت
 یک وجبی اعداوت کنند هرگز تا آخر نخواهند رفت. ولی آنکس که حدی معینی
 کشد و از آن بهیچانگی، شما بد اجتماعیال، موفقیت بسیارها را در بطن خود پنهان
 می کند. بنابراین حتی پیروان "عقل سلیم" هم نباید بپذیرند که در نسبت
 نیستند. اما شودیم! موافق! و خرس کردن غنیمت است! مثله این نیست که
 گفته شود: "دیکتاتوری شاه را هم بازداشتن غنیمت است" مسئله این است
 که این احد عقب نشینی ارتجاع کا فی نیست. اینهمه مبارزه و شهید و اسیر
 اینهمه جا نشیانی و فداکاری برای این نبوده است که بگفته باشی که این
 علیحضرت از استبداد صراحت فرما بد تا آنکه در زمان مناسبت با یک
 یورش دیگر ده ها سال خونریزی و دیکتاتوری را بر خودم تحمیل کنند. هیچگاه
 که دشمن در حال عقب نشینی است نباید او را ایمان بداند. اگر رژیم بهیچ
 دلیل قادر به ادامه وضع کنونی نیست باید او را کوبید و دنبال کرد. باید
 دست برداشت. باید به تکه تکه باشد که برتاب می کشند دل جوش داشت. باید
 مطمئن بود که ارتجاع بعدی عقب نشینی کند که امکان بازگشت نداشته باشد.
 باید کل رژیم او را سرنگون کرد و نه صرفاً دیکتاتوری او را. سرنگونی رژیم
 یک حد اقل است. از این کمتر خواستن و راضی به نازلتر و او این نبودن
 بمعنای آنست که بظاهر دستاوردی داشته باشیم فریب دهنده، کمک کنیم تا
 از جوش و خروش انقلابی مردم کاسته شود، فکر کنند که چیزی گرفته اند،
 تنها برای آنکه چند صیاحی دیگر همین نیز از دستشان گرفته شود. چون
 رژیم سرنگون شده است، چون عقب نشینی ارتجاع کافی نبوده است، اگر
 قرار است چیزی و واقعه ای روشنتر باشد، حوادث بالهای ۳۹-۴۲، عقب
 نشینی موقت رژیم و یورش دامنشانه بعدی آن میتواند بعنوان مثال مجسم
 برای کسانی که فقط ملموسات را میتوانند درک کنند، در نظر گرفته شود.
 بدین منوال مشاهده میشود که راهی که عقل سلیم نشان میدهد کار
 را بکجا میکشاند و چه آینده ای را می نمایاند. اما همانطور که در ابتدا
 گفته شد تا آگاهانی که چنین قضاوت میکنند معدودند. حزب توده و جزئیات
 عامی نیستند و میدانند چه میگویند. بنابراین ضروری است که به نظرات
 آنها بپردازیم ولی لازم نیستیم بدو شکنجه ای را تذکر دهیم.

تشابه نظرات رفیق جزئی و حزب توده در این مورد، از نظر مابین معنای معادل انگاشتن کل مثنی سیاسی و شخصیت مبارزاتی آنها نیست. حزب توده جریانی است ضد انقلابی که خیانت‌های مکرر آن نسبت به خلق‌های ایران، وابستگی بیچون وچرای آن به دولت شوروی و عداوت آن نسبت به مبارزین انقلابی مورد بحث‌های مکرر قرار گرفته است و در این مقاله محتاج افشاء گری نیست؛ و حال آنکه رفیق جزئی بدون تردید از انقلابیون بزرگ ایران است که سهم تعیین کننده‌ای در شکوفائی جنبش ضد امپریالیستی و فدا رتجائی ایران بطور عام و جنبش انقلابی مملحانه بطور خاص داشت. اما درکنار این نیز روشن است که هنگام نقد و بررسی یک تن، سابقه و شخصیت ارائه دهنده آن نمیتواند در ماهیت نقد تاثیر بگذارد. تن انحرافی از زبان و قلم هر کس جاری شود زبان آور است، و حتی زمانی که پشتوانه پراعتباری را در شخصیت ارائه دهنده داشته باشد خطرناکتر میشود زیرا در چنین صورتی بسیاری از عناصر صادق ولی ناآگاه بسرعت منحرف میشوند و زیسان بزرگی به جنبش وارد می‌آورند. بهر حال برای تشریح این تن لازم است مجملایه سابقه آن در سطح جهانی اشاره کنیم.

سازش طبقاتی

کنگره هفتم کمینترن

سازش طبقاتی به اندازه مبارزه طبقاتی قدمت دارد. مبارزات

۱- با آنکه همانطور که ذکر شد شخصیت انقلابی رفیق جزئی نباید و نمیتواند بر بعد تن‌های او سایه افکند معهدا در همین زمینه نیز برای روشن شدن باره‌ای از مسائل باید توضیحاتی بدهیم. پس از آغاز مبارزه مملحانه و دستگیری هزاران مبارز با گرایش‌های مختلف ایدئولوژیک، در زندان‌های ایران بتدریج نزدیکی و همکاری‌هایی بین گرایش‌های مشابه بوجود آمد. از این جمله بود تشکیل کمون کمونیست‌ها. در این کمون کمونیست‌ها با تقسیم کار و اتحاد صندوق مالی مشترک و سرکزاری جلسات بحث و مطالعه سعی میکردند که هم زندان را به آموزشگاه تبدیل کنند و هم تا حد امکان در مقابل رژیم متحد مقاومت نمایند. کمون دو مشکل اساسی داشت. مشکل اول کارکنی‌های زندانیان بود که علیرغم کوشش مبارزین در محفی داشتن وجود کمون، متوجه آن شده بودند و به انواع حیل‌ها و تئارها برای متلاشی کردن آن متوسل میشدند. مشکل دوم ناهمبستگی نبودن ترکیب و اعضاء آن بود. داکما کسانی از سلول‌های انفرادی به زندان عمومی آورده میشدند و کسانی دیگر به زندان‌های انفرادی بازگردانیده

انقلابیون روسیه و دستاوردهای انقلاب اکتبر تا اندازه زیادی بینش سازش کارانه را افشاء کرد. پس از پیروزی جناح استالین - بوخارین در اواسط دهه ۲۰، این بینش مجدداً مجال رشد یافت. در این نوشته مجال برخوردیده عوارض این گرایش و نتایج مرگبار آن در جامعه شوروی وجود ندارد اما در مورد پاره‌ای از اثرات خارجی آن اشاراتی ضروری است. از وخیمترین آثار سوء سلطه این بینش، چگونگی سیاست شوروی در رابطه با انقلاب چین قابل ذکر است. از آنجا که انقلاب چین انقلاب دموکراتیک ملی تشخیص داده میشد و نیز بورژوازی تحت فرمان چنانکایک انقلابی ارزیابی میگشت، جناح بوخارین - استالین به حزب کمونیست چین تکلیف کرد که خود را منحل کرده و

→ شده و با آزاد میشدند. کمونیستها علیرغم این مشکلات موفق شدند که در ادوار طولانی خواست خود را عملی کنند. در برقراری و ادامه این سیاست رفقا جزئی و طریقی نقش عمده را داشتند. بسیاری از بحثها و کمون بعد از حاتمه جلسات توسط مبارزین مختلف با زحمت فراوان روی کاغذ سنگار درجید نسخه نوشته شده و بخارج فرستاده میشد. این نسخه‌های دستنویس غالباً دست بدست میگشت تا بالاخره امکان انتشار می یافت. ما خود در گذشته باره‌ای از این دستنویس‌ها را از طریق سازمان چریکهای فدائی خلق در احمیار داشتیم. برخی از این نوشته‌ها نیز مستقلاً بعدها تحت عنوان انتشارات ۱۹ بهمین در خارج از کشور منتشر شدند. بنابر این :

الف - رفقای مختلفی که در نوشتن جمعیندی این بحثها روی کاغذ سنگبار سهیم بوده‌اند در بسیاری از موارد هنگام نگارش غلط‌های املایی و انشائی چشمگیری مرتکب شده‌اند، در مواردی نتوانسته‌اند مطلب را بطور صحیح ادا کنند و گاه فصل‌هایی را تحت انشاءهای مختلف تکرار کرده‌اند. در سراط دشوار رندان که تمام حرکات باید مخفی از چشم پلیس انجام گیرد نگارش بدون اشتباه جمع بندی بحثها روی کاغذ سنگار (بطوریکه بدون ذره بیسی خواندن آن تقریباً غیر ممکن بود) بسبب دشوار است. بنابر این در موارد اغلاط بدیهی نباید خرده گیری شود.

ب - از آنجا که رفقا جزئی و طریقی سهم عمده را در ایجاد کمون و ارائه بحثها داشته‌اند و از آنجا که سابقه مبارزاتی و اطلاعات آنها از ساریس بیشتر بوده است میتوان این رفقا - یوزهر رفیق جزئی - را مولف اصلی قسمت عمده این نوشته‌ها دانست. با اینهمه صحیحتر است که آنها را محمول کار جمعی مبارزین کمون بشمار آوریم.

ج - فقدان کتب و منابع از یک جانب و بازگشت ادواری رفقای باسابقه به سلولهای انفرادی از جانب دیگر موجب میشد که باره‌ای از نوشته‌ها کللی مغلوب باشد. برخی از نوشته‌ها چنان اشتباهات فاکتی عظیمی داشتند که استفاده از آنها بدون تصحیح کامل غیر ممکن بود. این امر نشان مسدود که هنگام نگارش این نوشته‌ها حتی یک رفیق باسابقه و مطلع در کمون بوده است. احکام متناقضی که در نوشته‌های مختلف وجود دارد و ما نه باره‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد، و نیز تغییرات ناگهانی سبک در بسیاری از موارد بدین ترتیب قابل توضیح است.

به کومین‌ت‌انگ ملحق شود. استالین در جهت تأیید کومین‌ت‌انگ تا آنجا پیش رفت که در ژانویه ۱۹۲۶ پیام زیر را برای کومین‌ت‌انگ فرستاد:

"نقش مباحثات آمیز و تاریخی رهبری اولین انقلاب پرولتاریا - ریاضی پیروز به عهده حزب ما افتاد.... ما یقین داریم که کومین‌ت‌انگ در بازی کردن همین نقش در شرق موفق خواهد شد و بنا بر این پایه سلطه امپریالیستها را در آسیا و بسیران خواهد کرد." (تاکیدها در متن اصلی است)

بنا بر این نه تنها نقش انقلاب پرولتاریائی به عهده کومین‌ت‌انگ واگذار شد بلکه استالین تا آنجا پیش رفت که آنرا در سال ۱۹۲۶ بعنوان عضو وابسته وارد بین‌الملل کمونیست کرد! و چنانکه یک بعنوان عضو افتخاری کمیته مرکزی کمینترن انتخاب شد!!

اخلال‌طلبی ناشی از راست روی استالین بعدی بود که وی تشکیل جداگانه طبقات مختلف را ضروری نمیدید و تحت عنوان "سیاست اتحاد انقلابی کارگران و خرده بورژوازی...." اظهار میداشت که: "در چنین کشورهایی [کشورهای عقب مانده] این بلوک شکل یک حزب واحد کارگران و دهقانان را مشابه کومین‌ت‌انگ میتواند بخود بگیرد". (مسائل لنینیسم، تکیه‌ها از ماست) حزب واحد کارگران و دهقانان مشابه کومین‌ت‌انگ! برهبری بورژوازی ملی! و جالب اینجاست که این تزه‌های انحرافی تحت عنوان "مسائل لنینیسم" ارائه میشود. ببینیم لنین چه میگوید:

"اخلال‌طلبان میگویند انقلاب ما انقلاب بورژوازی است. کارگران باید از بورژواها حمایت کنند.

ما که مارکسیست هستیم میگوئیم انقلاب ما انقلاب بورژوازی است. کارگران باید چشم مردم را به تقلب سیاستمداران بورژوا باز کنند، به آنان بیاموزند که به وعده‌های آنان اعتماد نکنند و فقط به نیروی خود، به سازمان خود، اتحاد خود و اسلحه خود متکی باشند".

لنین از نیرو، سازمان، اسلحه و اتحاد خود کارگران سخن میگوید

استالین از انحلال سازمان آنها و اتحاد با بورژوازی و حل شدن در کومین تانگ تحت رهبری چیانگ کایچک! حتی منشویکهای روسیه تا این حد پیشتاز نرفته بودند که برای حمایت از بورژوازی انحلال حزب خود را تبلیغ کنند. کودکانای خونین شانگهای و قتل عام کارگران توسط چیانگ کایچک در سال ۱۹۲۷ و اعتراض همه جانبه کمونیستها به سیاست کمینترن تحت سلطه استالین در ابتدا تنها این اثر را داشت که استالین همکاری کمونیستها را به جناح چپ کومینتانگ محدود کند و سپس تحت تاثیر این حوادث و اتفاقاتی که در جهان غرب در اثر همین راستروییهای کمینترن روی داده بود به جانب دیگر افراط در غلظت و به چپ روی مهلک افتند. اما در هر دو مورد راست روی و چپ روی یک بینش، بینش منشویکی، در حال عمل بود. این بینش کشاندن کارگران بزرگ بوخ بورژوازی را هنوز به شکل دیگری ادامه داد. توضیح آنکه در همین سال به کارگران کمونیست اتحادیه‌های کارگری در جهان دستور داده شد که از اتحادیه‌های موجود انشعاب کرده و اتحادیه‌های " سرخ " را بسازند. این دستور درست در زمانی صادر شد که فاشیسم در آلمان در حال عروج بود. استالین اعلام داشت که " سوسیال دموکراتها و فاشیست‌ها مقابل هم نیستند بلکه خواهران دو قلو هستند ". بدین ترتیب هر نوع همکاری بین کارگران کمونیست و کارگران عضو احزاب سوسیال دموکرات ممنوع شد. حزب سوسیالیست SPD به "سوسیال فاشیست" ملقب شد و حزب کمونیست KPD اعلام داشت که برای مبارزه علیه فاشیسم ضروری است که ابتدا " سوسیال فاشیستها " را شکست داد.

البته چنین نشد. " سوسیال فاشیستها " شکست خوردند اما نه از حزب کمونیست بلکه از فاشیست‌ها. حزب کمونیست نیز دچار شکست موحشی شد. هیتلر بدون هیچگونه مقاومت جدی بروی کار آمد. و تازه اینها بـمـرـای استالین و کمینترن زمانی بصورت مسئله جدی درآمد که شوروی در معرض خطر حمله هیتلر قرار گرفت. در این زمان بود که مجدداً جبروی جای خود را به همزادش داد. راست روی. در سال ۱۹۳۳ مسئله " سوسیال فاشیسم " بغراموشی سپرده شد. احساس ضرورت همکاری از جانب استالین با کشورهای اروپای غربی و توافقی بین آنها موجب شد که کمونیستها در کابینه‌های سرمایه‌داران شرکت کنند و مبارزات طبقاتی را تحت عنوان حفظ جبهه متحد ملی مهارزنند. در آمریکا " کمونیستها " حتی بدون اینکه در حکومت شرکت موری همداشته

باشند به دفاع از کابینه روزولت برخاستند! و برای توجیه این سازشکاری به این تراجعاتی متوسل شدند که گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم از راه مسالمت‌آمیز و با همکاری بورژوازی میسر است. از آنزمان بیعت این تراجعاتی "جبهه کرائی" دامن طرفداران استالین را رها نکرده است. مخالفت های ابتدائی پاره‌ای از احزاب کمونیست در مقابل این چرخش سیاست در سال ۱۹۳۵ با رسمیت یافتن تراجعات در کنگره هفتم کمینترن خاموش شد. این کنگره همکاری همه احزاب و گروه‌های خرده بورژوازی، لیبرالها، رادیکالها و حتی محافظه‌کاران "ضد فاشیسم" را با کارگران در جبهه های متحد ملی (- یا جبهه خلقی) تصویب کرد. به کمونیستها دستور داده شد که از طرح شعارهای ضد سرمایه‌داری و رادیکال خودداری کنند تا موجب ترس دیگران نشوند. کمونیستهای نماینده در پارلمان‌های غربی تنها باید به بودجه های نظامی دولتها رای بدهند بلکه انتقاد به نظامیگری را که در سنت احزاب کمونیست بود مکروه دارند...

این چرخش شدید از مواضع چپ افراطی به راست افراطی اثرات شوم خود را بر جنبش‌های مترقی زحمتکشان باقی گذارد. در اسپانیا، در فوریه ۱۹۳۶ یک دولت جمهوری مؤتلفه از جناحی از سرمایه‌داری، سوسیال دموکراتها کمونیستهای استالینی، آنارشیستها و آنارکو کمونیستها... انتخاب شد. ۵ ماه بعد فرانکو کودتای فاشیستی کرد. کارگران کارخانه ها را اشغال کردند. دهقانان زمینها را به تصرف آوردند. اما طرفداران استالین بعنوان حفظ اتحاد با بورژوازی، کارخانه‌ها و زمینها را از کارگران و دهقانان پس گرفته و دودوشی تقدیم سرمایه‌داران و افسران آنها کردند. غالب افسران نیز به فرانکو ملحق شدند همراه با کارخانه‌ها و مزارع! این اولین نتیجه جبهه کرائی بود. بجای تشویق کارگران و دهقانان به گرفتن وسائل تولید در اختیار خود، بجای تشویق نیروهای انقلابی در مستعمرات به قیام و انقلاب رها شدند... خلع بد کارگران و دهقانان،

۱- یکی از اجزای این بحمیل این بود که دولت شوروی نیروی مسلحه به جمهوری را موقوف و مشروط به اخراج آنارشیستها و آنارکوسدیکالیستها و سایر احزاب "بند زو" نمود.

۲- قریب ۴۰ سال بعد تاریخ یهو مشغومی در برنغال تکرار شد. خلع بد کارگران و دهقانان و سرگرفتن زمینها و کارخانه‌ها فقط با کمک "سوسیالستها" و کمونیستها برای ارتجاع میسر شد.

ادامه سیاست استعماری برای جلب محبت بورژوازی لیبرال. هزاران انقلابی که با این سیاست سازشکارانه مخالفت کردند توسط نیروهای " دولت اتحاد ملی " کشته شدند. این سیاست بجز شکست ننگین نتیجه‌ای نمیتوانست ببار آورد. مما امة لا تحب لحد ولا لحد ولا لحد در فرانسه سیاست دولت اتحاد ملی نتیجه بهتری نداشت. در اواسط دهه ۳۰ شرایط رقت بار زندگی کارگران و بحران سرمایه داری منجر به بروز اعتصابات وسیع کارگری، تشکیل شوراهای کارگری و اشغال کارخانه ها شد. دولت اتحاد ملی برپایه لئون بلوم رئیس حزب سوسیالیست و شرکت حزب رادیکال بر سر کار آمد. کمونیستها در حکومت شرکت نداشتند ولی از آن حمایت کامل کردند. موریس تورز (رهبر حزب کمونیست) این دولت را " اتحاد ملت فرانسه " خواند و اظهار داشت که " حق انتقاد کردن از سازمانها و رهبری حزب سوسیالیست را از خود سلب میکند ". دولت " اتحاد ملی " ازدادن آزادی به مستعمرات خود داری کرد. این دولت نه تنها از دادن کمک به انقلابیون اسپانیا خودداری کرد بلکه در محاصره میرالیستی آن شرکت نمود.... و سپس هنگامیکه آب از آسیاب افتاده بود و دیگر نیازی بدان نبود خود سقوط کرد!

دولت آئنده و سرنوشت رقت انگیز آن تنها یک نمونه اخیر از ادامه پندار به حسن نیت جناح هائی از بورژوازی است.

غیورانه مصوبات کنکره هفتم کمینترن در ایران

حزب توده ایران در سال ۱۹۲۰ با یک عقب کرد تاریخی از مواضع حزب کمونیست تشکیل شد. سالها بود که مبارزه متشکلی در سطح وسیع در ایران انجام نگرفته بود. تلاشی حزب کمونیست - که از جمله در اثر سلب حمایت شوروی از آن و دفاع چند ساله این دولت از رضا شاه " مستقل و ملی " میسر شده بود - بجای آنکه اذهان را متوجه تشکیل حزب مستقلی کند که صرفا منکی بر نیروی توده های زحمتکش باشد و نه به سیاست بازیهای " حزب برادر " ، پایه گذاران حزب توده را بیش از پیش منکی به جلب عطف و بورژواها و نیز دولت شوروی کرده بود. بجای تشکیل یک حزب واقعی از زحمتکشان، معجونی هردمبیل از روشنفکران و رجال دست دوم یا به گذار حزبی

شدند که بعدها خود را حزب طبقه کارگر ایران نامید . تشکیل این حزب بر طبق نسخه استالینی دهه ۲۰ (ماقبل جبهه متحد ملی)، یعنی اتحاد نیروهای مختلف در یک حزب واحد بود . کارگر و دهقان و بورژوا و حتی فئودال گرد هم آمدند تا کشور را نجات دهند ! عبدالصمد کامبخش از پایه‌گذاران حزب توده در سخنرانی خود در جلسه یادبود هفتمین کنگره کمینترن (۲۱۰ - ۲۴ اکتبر ۶۵) که در پراگ منعقد شد چنین میگوید :

" در سال ۱۹۴۱ حزب توده ایران بجای حزب کمونیست تشکیل یافت . خود نام جدید حزب حاکی از آنست که تشکیل آن بر مبنای ایده‌های کنگره هفتم کمینترن بوده است . در نظر گرفته شده بود که حزب بایستی درهای خود را وسیعتر بر روی عناصر مترقی باز کند و برای تبدیل حزب به حزبی توده‌ای و وسیع گشودا باشد . راست است که در این زمینه زیاده‌رویهای هم رخ داد که دشواریهای همراه داشت ولی بطور کلی رشد حزب در مجرای صحیحی افتاد ."

بجای حزب کمونیست ، حزب توده . درهای حزب برای شرکت وسیع همه نیروهای مترقی (و نه صرفا کمونیستها) باز شد . " زیاده رویهای " رخ داد . " دشواریهای " ایجاد شد ، اما راه صحیح بود چون بر طبق نسخه‌ای بود که استالین داده بود و بر مبنای نادرسی بود که از تجارب چین و اسپانیا و فرانسه و ... آموخته نشده بود . بهر حال بجای سیاست بسیج زحمتکشان ، " تجهیز هر چه بیشترینرو ها برای رسیدن به نزدیکترین هدف " (دنیا پاییز ۴۴) سیاست کلی شد . هر چه بیشتر بهتر . و هر چه نزدیکترین تر موجه تر . اما از آنجا که همه نیروهای اجتماعی موجود بر خلاف تصور حزب توده بسیج نشدند و باره‌ای احزاب دیگر تشکیل شدند ، تر دنبال اتحاد با نیروهای بورژوا رفتن بصورت دیگر ادامه یافته "جبهه آزادی" (۱۳۲۲) و بالاخره " جبهه متحد احزاب آزادیخواه " (۱۳۲۳) تشکیل شد^۱ که بحر بند و بسست

۱ - همکاری حزب ایران (الهیار صالح و سنجابی و شاپور بختیار و ...) با حزب توده در این " جبهه " (که ماقبل تشکیل جبهه ملی مصدق بود) همان مسئله ایست که شاه در سخنراکنیهای خود (برای نفی جبهه ملی مصدق)

هیچ دستاوردی برای مبارزه مردم نداشت. اما حاصل آن برای رهبری حزب توده، که وزارت در کابینه های ارتجاعی را حتی تا امروزه جزء افتخارات خود می شمارد، چند منصب وزارت و وکالت بود. همکاری با قوام السلطنه و رفتن بزیر پرچم بورژوازی درست در زمانی که بورژوازی بآن احتیاج شدید داشت. زمانی که فاشیسم هیتلری شکست خورده و قسمتی از ایران تحت اشغال نیروهای شوروی بود، زمانی که حکومت ایران در ضعیف ترین موقعیت خود قرار داشت، زمانی که جنبش های ملی آذربایجان و کردستان در حال رشد بود... مسئله تبعیت "حزب طبقه کارگر" از بورژوازی در دستور کار بود، امروز که جای خود دارد. در آن زمان هم آقای شاپور بختیار - حزب ایرانی "متحد حزب توده" مبارزات طبقه کارگر را در آبادان سرکوب می کرد تا مورد قدردانی آقای قوام السلطنه قرار گیرد و هم رهبران حزب توده مورد مشورت قوام قرار می گرفتند^۱. اما همین حزب که همکاری با جناح بنای ارتجاعی طبقه حاکمه را افتخار آمیز میدانست، درست در زمانی که بخشی از بورژوازی و خرده بورژوازی ضد امپریالیست در زمان مصدق موفق شد با ارائه شعار ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور جنبش عظیمی بوجود آورد برای جلوگیری از ملی شدن نفت (مبادا به منافع شوروی لطمه وارد آید) به انواع حیل های کثیف متوسل شد و ملی شدن را تقلب و جبهه ملی را کثیف و ارتجاعی شمرد. اما این چپ روی مصلحتی و فرمایشی با سقوط حکومت مصدق پایان گرفت و درست در زمانی که یک حزب واقعی طبقه کارگر نمیتوانست عبرت آموزی مردم از شکست بورژوازی و خرده بورژوازی ضد امپریالیست را پایه ای برای بسیج آنان بر محور مبارزات قاطعانه طبقه تسی کند مجدداً به بیماری راست روی مبتلا گردید!

بهر حال این راست رویها و چپ رویهای مصلحتی - مصلحتی و فرمایشی از آن جهت که نه در روند مبارزات طبقاتی جامعه ایران بلکه تابع مصلحت و

از آن بعنوان "حام زدن به سلامتی پیشه وری" نام میرد. حالت توجسه اینجا است که سنجایی ها امروزه مایل به همکاری با حزب توده نیستند ولی "سعه صدر" حزب توده بخدی است که کماکان بنا به بیروی از مصوبات کمیته نر حاضر به همه نوع سازش با آنهاست!

۱ - مجله کار، بنقل از Iran, where to begin? (مصحح ۱۰۸)

سیاستهای حزب کمونیست برادر (و بقول حزب توده " وجدان بشریت"!) بوده است هر دو یک ستون قائم داشته و آن تز سازش طبقاتی ، تز استالینی-بوخارینی دهه ۲۰ است که بالاخره رسمیت خود را در کنگره هفتم کمینترن یافت .

ادامه و تشدید انحراف

جبهه ضد دیکتاتوری

پس از آشنائی با سابقه تزه‌های ارائه شده از طرف حزب توده، توضیح مختصر و سریعی برای بیان مواضع کنونی آن کافی بنظر میرسد. نظریات حزب توده در این مورد طی سالهای اخیر در چندین نوشته بیان شده و خصوصیات تشکل مورد نظر ذکر شده است . اساس تز حزب توده بقرار زیر است :

" نزدیک ۷۰ سال است که مرحله انقلاب ایران و در نتیجه هدف های استراتژیک جنبش انقلابی ایران در واقع اساسا تغییری نکرده است . " (دنیا ، آبان ۵۳)

یعنی

" بنظر حزب توده ایران انقلاب ایران در مرحله ملی و دموکراتیک است . " (دنیا ، تیر ۵۴)

ولی

" توده مردم هنوز بیداری و آمادگی و تشکل لازم را جهت انجام انقلاب ملی و دموکراتیک ندارند . " (ویژه نامه دنیا ۵۴)

بنابر این

" نیروهای ملی و دموکراتیک نه بتهائی و نه در مجموع قادر به سرکون ساختن این رژیم نیستند " ؛ و ابلهانه‌ای که تصور میکنند " تنها با کوشش نیروهای انقلابی ایران می توان زحمتکشان را به میدان مبارزات انقلابی کشید و نظام اجتماعی- اقتصادی حاکم کنونی را برانداخت و انقلاب دموکراتیک ملی را عملی نمود " کلا بیپوده میگویند (همانجا)

پس باید با

" عناصر دوربین تر طبقات حاکمه " همکاری کرد (اردیبهشت ۵۵)

"عناصر دوربین طبقات حاکمه"، "سبب وابستگی یا انگیزه سیاسی مشخص جبهه واحد خلق را نفی میکنند" (دنیایا، تیر ۵۵) بنابر این باز ما باید کوتاه ببایم. متأسفانه مردم "بیداری و آگاهی" ندارند، "عناصر دوربین طبقات حاکمه" هم نمیخواهند، پس حزب "طبقه کارگر" بناچار! کوتاه می‌آید، از تشکیل جبهه واحد خلق بمنظور انجام انقلاب دموکراتیک صرف‌نظر میکند، صرفاً طرفدار تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری میشود و قناعت میکند به اینکه "انتقال قدرت از یک جناح طبقه حاکمه به جناح دیگر" (دنیایا، مهر ۵۴) انجام پذیرد و در این زمینه بقدری دامن از دست میدهد که اظهار میدارد:

"از نظر ما این مسئله آنقدر مهم است که ما میتوانیم این نوع انتقال قدرت را به یک شعار ناکنکی روز بدل کنیم" (همانجا)،

و نه تنها چنین شعار شکوهمندی بدهیم بلکه از حرفها و شعارهایی که "عناصر دوربین طبقات حاکمه" را نگران میکند بگذریم و "جبهه‌ای" بسازیم که کاری به "سیستم سرمایه‌داری" نداشته باشد تا آنکه:

"کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری، روشنفکران و بورژوازی ملی" و "نه تنها همه این طبقات و اقشار اجتماعی بلکه عناصر، گروه‌ها و در شرایط مشخصی قشرهایی از طبقات حاکمه با انگیزه‌های یکلی گوناگون نیز در آن شرکت جویند." (ویژه نامه دنیا، اسفند ۵۴)

و اینها مجموعاً نه برای امری که مانند انقلاب دموکراتیک ملی ناممکن است بلکه برای امری ممکن بکوشند چه:

"کاملاً ممکن است حکومت فردی شاه و رژیم پلیسی او از بین برود ولی خود سلطنت همچنان تا مدتی باقی بماند" (همین ۵۴)

"انتقال قدرت از یک جناح طبقه حاکمه به جناح دیگر" انجام پذیرد و "جناح سالمتر و واقع‌بین‌تر هیئت حاکمه زمام امور را بدست داشته باشد" (دنیایا، مهر ۵۴)

و البته همواره باید دانست که رسیدن باین هدف مقدس انتقال قدرت:

مستلزم آنست که با این گفتگوها و مبارزات در چهار چوب و در جهت اهداف اجتماعی (۱) نتایج گیرد که «ایکانه‌ها» همه نیروها را...
 «باید از این تغییر ممکن یا حتی دشوار سازد» (۲) (نیزه‌ها همه استغناء از) بسیار بسیار ساده و بی‌هنگامی از طرف شیطان یا این بیاییم، مردم، آمدگینی بداند و انقلاب شدنی نیست، دنبال خودش بیا و بنیاید از حق و باطل و واقع بین، طبقه حاکم جانی است که اگر ما کارگران و دهقانان و خرد و بورژوازی و... را بطوری زدیف کنیم که بسیار شود بداند و بیا، «لجنتی» سخن گویند که ایشان را خوش آید و آنها کاری نکنند که شاه دیگر دیکتا توری نکند. دشمنی با شاه و با سلطنت و با سرمایه داری مطرح نیست، میثاق نیست که شاه سلطنت کند و نه حکومت، نه...
 «... و اینها را که به... حزب طبقه کارگر» بنیاید: خرده گرفت که چنین همت کوتاهی دارد. "حزب" معتقد است که "۷۰ سال است انقلاب ایران در مرحله ملی و دموکراتیک است" ولی "توده مردم هنوز بقدری... ندارند" و البته این توده ای هم که در ماه های گذشته طغیان کرد و اکسپد داد و سنگ بر سنگ دواش دولتی باقی نگذاشت و شعار سرگوشی رژیم و سلطنت را داد، بوده مردم نبود، بقول ایشان عدم ای "ماجرای" و "سازاکی" و "نیشه شکن" بودند که "تخریک" شده بودند و با "لجنتی" سخن نییگفتند که دیگران را خوش آید نه به...
 ...

مجموع شاهزاده سلیمانی نیز از این یکندری برای طبق چنین سخنان انتقال قدرت از جناحی به جناح دیگر طبقه حاکمه را تأیید کرد و چند صاخی رضا خان فیلدر را تأیید نمود تا آنکه بعدها متوجه شد که این انتقال قدرت جندان هم مساعد نبوده است و مایوس از آن پایه گذار حزب توده شد و هواداران و پیروان فرزند رشید ایشان بنیای همین نسخه برآوردن کابینه قوام در آوردند و بالاخره در ادامه همین شیوه هر قسیمی کردند و نرال تیمور پختیار را در دعواش با شاه یاری رسانند و علاوه بر این و اندر زهای آقای را دمیش بنیاید هائی دارند و نرال پنا هان و مراد ورم آور را برای همکاری با او اعزام دارند. مسئله اساسی همانطور که میدانیم "انتقال قدرت" از جناحی به جناح دیگر است و به همین جهت حزب ما استفاده از تضادها و شکافهای داخل پایگاه اجتماعی (۱) رژیم را نیز در جهت نیل به هدف مشترک (۱) مورد توجه قرار میدهد.

پس از آنکه این سابقه طولانی از هدایت انقلابی و چنین زحماتی واقع بینانه ای که بوجوب شده است خرب بوده ایران بقدری موفق نباشد که در آستانه آزادی کردن طبقه کارگر باشد و فقط من باب احتیاط نسبت تکدی بجا نیست بخش " دوراندیش طبقه حاکمه " دراز کند امروز به دیگران هم توصیه می شود به پیشروانهای بهتر از این میتوانند وجود داشته باشد که حزب توده خود چنین موفقیت های درخشانی داشته بدون اینکه حتی گریه از موافقان امضای خود دور [شود] و با اهدافی دورتر انقلابی خود را از دست دهد. " (همانجا) و اینها همه آنقدر مسلم و روشن است که با قاطعیت میتوان گفت که " بدون حزب توده ایران نمیتوان جنبش ضد امپریالیستی ایران را به پیروزی رساند. اما این همه خواب و خیال شیرین یک شکل کوچک دارد و آن اینست که " جناح واقع بین و دوراندیش و بالمره طبقه حاکمه " بنا بر دلایل خودشان اعلام کرده اند که حاضر به همکاری با حزب توده نیستند. سازمانها و گروه های انقلابی نیز به که هم سابق حزب توده را میدانند و هم نمونه های احزاب " کمونیست " ایتالیا و اسپانیا و فرانسه و را در پیش چشم دارند حاضر به همکاری با حزب توده نیستند. چنین مینماید که داستان عروسی ملا نصرالدین و آن درمدمش در حال تکرار است. چنین می نماید که وحمیشکار برقی میکنند بدون اجازه و برخلاف توصیه های " حزب " در خیابانها کوکتل مولوتوف میسازند شیشه می شکنند و ناختمان خراب می کنند و ایدا " لحن " مودی ندارند چه میشد اگر همه اینها کابوس بود و در عالم واقع همه گوش به اندرز " حزب طبقه کارگر " میدادند و مسمی گذاشتند که آقای اسکندری به نیابت آنها با " لحن " که سرمایه داران می پسندند با آنها گفتگو کند؟

تخریب های جزئی

آجاد جبهه ضد دیکتاتوری بسیار وسیع است و بهر حال بهر جهت بقدری وسیع است که بر خورد به نقطه نظرهای جزئی در این مورد کمی دشوار است چون بر خلاف تخریب های حزب توده که در تبلیغ سازش طبقاتی انجام و یکدستی دارند و این بین سابقه طولانی کار و آموزش " احزاب برادر " میسر شده است بسیاری از نقطه نظرهای جزئی در مورد مسائل مختلف در آحاد و همه در

کلیات با هم نمیخواند و یک سیستم منسجم را بدست نمیدهند. معیذاً بررسی این تزاها، خاصه از آنجا که کلاً توسط سازمان چریکهای فدائی خلق پذیرفته شده و بنا بر این فعلیت یافته‌اند، از هر جهت ضروری است و ما سهم خود را در آینده در بررسی نکات مختلف آن ادا خواهیم کرد. در نوشته حاضر کوشش میکنیم که به نکات اساسی دید او که حاوی آحاد اساسی تز جبهه ضد دیکتاتوری - بدون ارائه صریح تر فوق - است، اشاره کنیم.

جزئی دید منحصر بفردی از انقلاب ایران دارد. اسم و ماهیت انقلاب در فصول مختلف نوشته‌های او متفاوت و قراردادهای دائماً در حال تغییر است بگفته او:

" سرمایه‌داری وابسته سیستمی است که نتیجه ضروری تکامل سیستم فئودال کمپرادور در جامعه بشمار میرود. اینکه جنبش رهایی بخش در مراحمی که طی نیم قرن پیمود نتوانست به انقلاب پیروزمند بورژوا - دموکراتیک دست یابد و در نتیجه سلطه امپریالیستها و حاکمیت فئودالها و کمپرادورها در ایران ادامه یافت، نمیتوانست باین معنی باشد که جامعه تحت سلطه ما از رشد و تکامل باز بماند. در اینجا تکامل اجتماعی در مسیری ویژه ادامه یافته و جنبش انقلابی - ملیرغم ناکامی خود در جانشین ساختن سیستمی پیشرفته و آزاد که میتواند حاصل یک انقلاب باشد اثر تکامل دهنده خود را در جامعه برجای گذاشته است. باین ترتیب تحولاتی که با انقلاب مشروطه ایران آغاز میشود، در یک پروسه طولانی و پرفرازو نشیب به مرحله رفورم و الغای روابط فئودالی میرسد."

(مبرمترین مسائل جنبش انقلابی. صفحات ۱۷۰)

مطابق نظر فوق در نیم قرن اخیر جنبش ایران جنبش رها ثببخش بوده است - رهایی از سلطه امپریالیسم - چون گویا در جوامعی که سلطه

۱ - همانطور که قبلاً اشاره شد احتمال بسیار میرود که برخی از تناقضات مربوط به متفاوت بودن مولفین تزهایی باشد که بنام رفیق جزئی شناخته شده است معیذاً از آنجا که هنگام انتشار آنها تمایزی صورت نگرفته است و ما نیز بیش از آنچه گفته ایم اطلاعی نداریم، ضرورتاً همه آنها را تحت نام تزهای جزئی بررسی میکنیم.

امپریالیسم وجود دارد (و این شامل قسمت اعظم جهان میشود) مفت عمده جنبش آن جوامع ، رها شیبخس بودن آن است . این یک قرارداد و نسو آفرینی است که البته رفیق جزئی نمیتوانست بکار برد بشرطی که در ابتدا مشخص میکرد که بررسی طبقاتی جنبش ها و انقلاب ها را مد نظر ندارد که البته در اینصورت مثلاً کودتای اخیر افغانستان هم مطابق تعریف و رهاشی بخش میشود و همان خصوصیت انقلاب ویتنام را پیدا میکند . اما جمله دوم نقل قول فوق : " جنبش رها شیبخس نتوانست با انقلاب پیروزمند بورژوا - دموکراتیک دست یابد " بکلی حتی همین مفهوم قراردادی را نیز بیمعنسی میکند . چرا جنبش رها شیبخس باید بتواند به انقلاب پیروزمند بورژوا - دمو کراتیک دست یابد ؟ انقلاب پیروزمند بورژوا دموکراتیک در اینجا به چه معنی است ؟ آیا منظور انقلابی است که منجر به تغییر روابط تولیدی یا تغییر طبقه حاکمه (از فئودال به بورژوا) میشود و یا هر دو ؟ در ایران مطابق نظر خود جزئی هر دو انجام گرفته است و بقول خود او " جنبش انقلابی ... اثر تکامل دهنده خود را در تکامل جامعه برجا گذاشته است " و " روابط فئودالی ملنی شده " و " سیستم حاکم بر ایران را میتوان سرمایه داری وابسته نامید " و در ایران " دیکتاتوری سرمایه داری وابسته " حکم فرماست . پس انقلاب پیروزمند بورژوا دموکراتیک اگر این نیست چیست ؟ از یک جانب معلوم نشد چرا جنبش رها شیبخس باید انقلاب بورژوا دموکراتیک پیروز کند و از جانب دیگر مفهوم نشد که رفیقی که خود مدعی است در ایران سرمایه داری حاکم است و فئودالیسم ملنی شده چرا از پیروزمند نشدن انقلاب بورژوا - دموکراتیک سخن میگوید . مگر " انقلاب پیروزمند بورژوا دموکرا - نیک " در این عصر جز این میکند که طی نیم قرن گذشته در ایران بگفته خود جزئی واقع شده است ؟

ادامه دهیم . جزئی پس از آنکه خصوصیات وابستگی سرمایه داری ایران را ، درست و نادرست ، می شمارد ، باین حکم میرسد که :

" باین ترتیب این تنها بورژوازی کمپرادور بمثابة سبک عیصر داخلی نیست که مردم را استثمار میکند بلکه سرمایه های خارجی این استثمار را دو چندان ساخته و در مناسبات تولیدی و ساخت اقتصادی جامعه ما نقش تعیین کننده ای بازی

میکند. از اینجاست که خلق ما و از جمله طبقه کارگر تنها در برابر "بورژوازی" قرار ندارد و با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور - هر دو بعنوان عوامل استثمارگر - روبروسته همچنین به تنها زحمتکشان و آنها که در زیرسلطه استثمار خارجی و داخلی قرار دارند بلکه بقایای بورژوازی ملی که اساسا در بخش بورژوازی کوچک بحیات روستا - سودی خود ادامه میدهد، در برابر این سیستم خارجی قرار دارد و در نتیجه جزئی از خلق را تشکیل میدهد. باین ترتیب در سیستم سرمایه داری وابسته تضاد اساسی (basic) سیستم، تضاد کار با سرمایه بطور مطلق نیست بلکه تضاد خلق (یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است. هم در اینجاست که جامعه مادر مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار نمیگیرد و خصلت رهاشخصش انقلاب آن را نهایتا در مرحله انقلاب دمکراتیک توده ای قرار میدهد. " ص ۶ و ۷ (همان جزوه)

بسیار مشکل خواهد بود که متوجه شویم که رفیق چه میگوید: " این تنها بورژوازی کمپرادور به مثابه یک عنصر داخلی (!؟) نیست که مردم را استثمار میکند، بلکه سرمایه های خارجی این استثمار را دو چندان ساخته " است. معانی " بلکه " و " دو چندان " در اینجا چیست؟ بورژوازی کمپرادور مگر جدا از امپریالیسم هم هست؟ مگر کمپرادور غیر کمپرادور هم داریم؟ مگر سرمایه خارجی و سرمایه داخلی (؟) کمپرادوریا هم قرار میگذارند که یکبار این یکی استثمار کند یکبار آن یک، و این میشود " دو چندان "؟ مگر اینها دوتا هستند. مگر کمپرادور بجز مباشر شریک، دلال هم معنی دیگری هم میدهد؟ مگر در جایی سرمایه کمپرادور بتنهائی استثمار میکند که خلق زبان بسته ما " با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور - هر دو بعنوان عوامل استثمارگر - روبرو باشد؟ اما قضیه ادامه دارد: " سرمایه خارجی در مناسبات تولیدی جامعه ما نقش تعیین کننده ای بازی میکند". مگر مناسبات تولیدی مورد نظر - بورژوازی ملی " با " بورژوازی کمپرادور " و بقول رفیق " سرمایه خارجی

مناسبات تولیدی متفاوتی است؟ مناسبات تولیدی یعنی مناسبات انسان - شیئی- انسان. این مناسبات در سرمایه داری به وجود ما لکیت خصوصی، انباشت ارزش اضافی و خودبیکانگی است. از این نظر ما نظر مناسبات تولیدی- سیستم وابسته و غیر وابسته نداریم. سرمایه داری و خارجی نداریم که ببینیم کدام "تعیین کننده" است. شاید منظور نوشته، مناسبات اجتماعی بوده باشد. شاید غرض ما سیون اجتماعی بوده است و شاید های دیگر.

ادامه میدهم

"بقایای بورژوازی ملی که اساسا در بخش بورژوازی کوچک بحیات رو بنا بودی خود ادامه میدهد، در برابر این سیستم خارجی قرار دارد و در نتیجه جزئی از خلق را تشکیل میدهد."

منظور از "سیستم خارجی" روشن نیست. سرمایه خارجی است. امیرالایسم است یا چیز دیگری. در بهترین حالت منظور امیرالایسم است که با این نکته بعدا خواهیم پرداختن. نشان خواهیم داد که چقدر درک از امیرالایسم یا پدمغلوپ باشد که از آن بمنزله "سیستم خارجی" نام برده شود. بهرحال مطابق این نظر هرکس که متصورا در مقابل "سیستم خارجی" قرار میگیرد جزء خلق است. یعنی انقلاب ما بقول رفیق انقلاب ضد "سیستم خارجی" استو بهمین جهت است که گفته میشود "هم از اینجا است که ما در مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار نمیگیریم [گویا انقلاب سوسیالیستی ضد "سیستم خارجی" نیست] و خملتوها شیخش انقلاب آنرا نهایتا در مرحله انقلاب دمکراتیک توده ای قرار میدهد."

سر رشته بکلی از دست رفت. اگر انقلاب "ضد سیستم خارجی" است حتی اگر بپذیریم منظور ضد امیرالایسم است، انقلاب دمکراتیک توده ای از کجا ناگهان پیدا میشود؟ مگر در صفحات قبل سخن از انقلاب بورژوا دمکراتیک نمیشد و ناکامی آن طی نیم قرن مورد حسرت نبود؟ فرض کنیم حال که چنین نشده میخواهیم انقلاب بورژوا دمکراتیک را با انقلاب ضد امیرالایستی یکجا بکنیم. این تازه میشود انقلاب دمکراتیک ملی، انقلاب دمکراتیک توده ای از کجا آمد؟ جزئی جای دیگر انقلاب دمکراتیک توده ای را همان انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین " (ص ۲۶) می شمارد و خواننده را در تحیر زائد مبنی بر اینکه چه میخواهد باقی میگذارد. اما این سر در گمی ها بی ارتباط به مسئله چسبیدن به افسانه "بورژوازی ملی" نیست. ایمن

" بورژوازی ملی " که حتی بگفته جزئی " حیات روبنا بودی دارد " ، ایسن بورژوازی " ملی " که ایدئولوگهایش مانند آقای شاپور بختیار رئیس یک کنسرسیوم فرانسوی - ایرانی از آب در می آیند (!) این نیروی مفلوک که بگفته خدا و اساسا در بخش بورژوازی کوچک " قرار دارد معلوم نیست که چقدر جذابیت و توان دارد که " جامعه ما " را از قرار گرفتن " در مرحله انقلاب سوسیالیستی " جلوگیری کند ؟ جزئی به بیان صریح میگوید برای اینکه بورژوازی ملی رو بنا بودی را با خود داشته باشیم نباید مستقیما برای انقلاب سوسیالیستی بکوشیم ، بقول خود او " از اینجاست که جامعه صادر مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار نمیگیرد " چون " خملت رهایی بخش انقلاب آن را نهاییتا در مرحله انقلاب دمکراتیک توده ای قرار میدهد " !

در حقیقت باید گفت که این قدرت " بورژوازی ملی رو بنا بودی " نیست که ما را وادار به عبور از هفتخوان انقلاب بورژوا دمکراتیک ، انقلاب رهایی بخش ، انقلاب دمکراتیک توده ای ، انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین... میکند . باید دید که این قدرت ایدئولوژی این طبقه است که متاسفانه در انقلابیون ما نیز خود می نمایاند . بورژوازی ملی نابود شده است ولسی اتحاد ایدئولوژیک آن به حیات خود ادامه میدهند .

هنگامیکه حزب توده از انقلاب دمکراتیک ملی سخن میگوید به صراحت - هم در عمل و هم در نظر - خواست سازش طبقاتی خود ، آرزوی وزارت در کابینه های بورژواشی را بیان میکند ، رفیقی مانند جزئی که مبارزه اش با رژیم رویا روی و خونین بود و هرگز چنین نمی اندیشید بدون افتتادن در دام تئوریهای " تمام خلقی " نمیتوانست چنین سخن گوید . و اینجاست که میتوان دید که تئوریهای منلوط ، علیرغم خواست و شخصیت انقلابی مبارزین ، آنها را وادار به چه وضعگیریهای وخیمی میکند و " خلق " را علیرغم خواست آنها بکجا میکشاند .

اینها اما هنوز اساسی ترین اشتباهات رفیق نیست . اشتباه اساسی او در عدم درک پدیده امپریالیسم ، جهانی بودن سرمایه و پایان عصر انقلابیگری بورژوازی است . او هنوز وجود شرایطی را ممکن می شمارد که در آن انقلاب بورژوا دمکراتیک " پیروزمند " شده باشد . او سرمایه داری در هر یک از آحادش را نه جزئی از سرمایه داری جهانی ، بلکه پدیده های جدا می انگارد . سرمایه داری را نه یک هستی جهان شمول ، بلکه مجموعه ای

از هستی های مجزا می فهمد . امپریالیسم را یک " سیستم خارجی " می بیند .
تفاد محتمل سرمایه داری بومی یک جامعه با امپریالیسم را نه حد اکثر
تفاد جزء و کل بلکه تفاد هستی های متقابل - داخلی و خارجی - می پندارد
و از اینجاست که باین حکم شگفت انگیز میرسد که :

" در برابر خلق از نظر کلی امپریالیسم ، رژیم ، سرمایه
داران قرار دارند . این هر سه یک جبهه ضد خلق را تشکیل
میدهند اما در شرایط معین ممکن است هر سه عامل بطور
مساوی نقش داشته باشند " ص ۲۴ همانجا

بنظر او امپریالیسم و رژیم و سرمایه داران سه عامل هستند که در
یک جبهه علیه خلق موضع گرفته اند . امپریالیسم " سیستم خارجی " است ،
رژیم و سرمایه داران (و منجمله کمپرادورها) سیستم داخلی هستند ، اینها
گاه بطور مساوی نقش دارند ولی گاه " در شرایط معین یکی از آنها بر دو
دیگر نقش مسلط داشته و عامل عمده بشمار میرود . " در این شرایط
مبارزه با عامل فرعی تنها از طریق مبارزه با عامل عمده میسر است
امپریالیسم عاملی است خارجی سوای سرمایه داران ، سوای سرمایه داری .
رژیم " عاملی " است داخلی که با امپریالیسم و سرمایه داران صرفاً " وحدت
ارگانیکی " دارد اما در " شرایط معین " بر آن دو دیگر مسلط میشود
و بهمین جهت است که در " جامعه ما نه در گذشته و نه امروز تفاد عمده
تفاد طبقه کارگر و بورژوازی نبوده است " (ص ۱۴) و " از آنجا که در
حال حاضر سلطه و استثمار خارجی بطور غیر مستقیم یعنی از طریق رژیم و
سرمایه های وابسته عمل میکند ما با یک تجاوز مستقیم امپریالیسم روبرو
نیستیم " . در این شرایط عمده ترین مسئله ای که سد راه جنبش رهاایی
بخش شده دیکتاتوری شاه است " .

باز سر رشته از دست رفت . بگفته جزئی سه عامل داشتیم : امپریالیسم
سرمایه داری ، رژیم ، عامل اول یعنی امپریالیسم عمده نبود (بقول او
فرعی بود) . فرض کنیم چنین باشد (که باز معلوم نمیشود چرا هنوز از
جنبش رهاایی بخش سخن میرود) سرمایه داری هم عامل عمده نیست . چرایش
روشن نشده . فرض کنیم چنین باشد ، قاعدتاً باید عامل سوم یعنی رژیم

عامل عمده باشد. ولی ایدا چنین نیست. چند سطر بعد معنای رژیم بایسن حد تقلیل می‌یابد.

"از آنجا که رژیم (دیکتاتوری شاه) [پرانتر از جزئی است] تمام تریبون‌ها و اهرمهای قدرت را در دست دارد مبارزه با ارتجاع داخلی [مبارزه با امپریالیسم چه شد؟] تنها از راه مبارزه با رژیم ممکن است. در این شرایط عمده‌ترین مسئله‌ای که سدره جنش را شایخش شده دیکتاتوری شاه است." (ص ۲۴)

ملاحظه می‌کنیم که دو عامل سرمایه داری و امپریالیسم بکنار رانده شدند تا "رژیم" عمده شود و سپس "رژیم" نیز ناگهان به "دیکتاتوری شاه" تقلیل یافت! و این یک اشتباه تاسف‌انگیز قلمی نیست. این ریشه در بینش رفیق دارد و برای اثبات آن، برای تقلیل مبارزات طبقاتی بسسه مبارزه ضد دیکتاتوری در چند صفحه بعد اظهار می‌دارد که "مبارزات دهه اخیر اساسا ضد دیکتاتوری" بوده است. ولی نه تنها اعتراض روحانیون و قشرهای مذهبی و روشنفکران بلکه مبارزات "جریانهای وابسته به ایدئولوژی طبقه کارگر" و "مبارزه مسلحانه" را اساسا ضد دیکتاتوری میدانند و باین نتیجه می‌رسد که:

"در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب دمکراتیک نمیتواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد"

و "کشور ما از اوایل قرن در مرحله انقلاب بورژوا دمکراتیک قرار داشته است" (ص ۲۶)

"طبقات و قشرهایی که عمده‌ترین نیروهای انقلاب دمکراتیک بوده‌ای هستند هنوز بسیج نشده‌اند."

بنا بر این

"ندارک انقلاب، بسیج نیروهای خلق و رشد و تکامل پیکان

۱- ما در نوشته‌های دیگر به جنبه دیگر این تفکیک، به مسئله جدادیدن رژیم از سرمایه داری، مستقل شمردن آن بعنوان یک عامل که ناشی از عدم درک مسئله دولت و نمونه‌ای از تحلیل‌های "ما قبل" یا "ما فسوی" طبقاتی است خواهیم پرداخت.

در شرایط فعلی ، از راه مبارزه دمکراتیک ضد دیکتاتوری
قابل وصول است ."

پس

" بنظر ما جنبش حاضر که مرحله ایست از جنبش رها ئی بخش خلق
با شعار استراتژیک مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص میشود."
(ص ۲۵)

و بدین ترتیب است که مشاهده میکنیم که پس از عبور از پیچ و خم
یک دالان طویل ، آنجا که میتوان سر رشته را گرفت موبمو استدالات حزب
توده تکرار میشود و بهمان نتایج رسیده میشود . قرابت و تشابه ایمن
استدالات را در جمع بندی این نظرات حتی بهتر میتوان مشاهده کرد :

جزئی

از اوائل قرن جنبش
ما در مرحله انقلاب دمکراتیک
قرار داشته است

حزب توده

۷۰ سال است جنبش ما در مرحله
انقلاب دمکراتیک ملی قرار داشته

ولی

طبقات و قشرهایی که عمده ترین
نیروهای انقلاب دموکراتیک
توده ای هستند هنوز بسیج نشده اند

توده مردم هنوز بیداری و آگاهی
و تشکل لازم را جهت انجام
انقلاب ملی و دموکراتیک ندارند .

چون

نیروهای ملی و دمکراتیک نه به
تنهایی و نه در مجموع قادر به
سنگون ساختن این رژیم نیستند

پس

مبارزه با دیکتاتوری را به
یک شعار تاکتیکی روز بدل کنیم

www.vahdat.com

در حال حاضر مطرح کردن شعارها
انقلاب دمکراتیک نمیتواند خلق
را زیر رهبری طبقه کارگر متحد
سازد .

جنبش حاضر با شعار استراتژیک
مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص
میشود .

تنها تفاوتی که بین این دو تر می‌توان یافت در این است که حزب توده مبارزه با دیکتاتوری را شعار تاکتیکی می‌شمارد و جزئی آنرا شعار استراتژیک می‌نامد! بدشواری می‌توان بحر اشتباهات فاحش مفهومی و متدولوژیک جزئی نقطه تمایز دیگری بین این نظرات یافت و بیهوده نیست که جزئی دقتاً به همان نتیجه دهشتناکی میرسد که "حزب" رسیده بود و آن اینست که :

"باید از روشنفکران و خرده بورژوازی همراه با هر عامل دیگر ضد دیکتاتوری، خواه مترقی، خواه مرتجع، بسرای بسیج زحمتکشان یعنی نیروی عمده انقلاب دمکراتیک توده‌ای استفاده کنیم." (ص ۱۵۵ - ۶) (تاکید از ماست)

ملاحظه می‌کنید که چرا می‌گویند جاده جهنم را با "حسن نیت" مفشروش کرده‌اند. انقلابی راستینی که زندگی و جان خود را در راه انقلاب گذاشت، رفیقی که نه تنها حماسی زیست بلکه موجد پیدایش حماسه‌هایی از مقاومت و پیگیری شد، بدینگونه با فاصله گرفتن از بر خورد علمی طبقاتی بسا افتادن در دام تزه‌ای التقاطی "تمام خلفی"، "دوستان ما و دشمنان ما" بدون تحلیل طبقاتی، با تمسک به مفاهیم وارداتی در مارکسیسم، پس از درگیر شدن در کلاف سردرگم اشتباهاتی که بشمارش نمی‌آید، آنهمه نکات جالب و مضامین انقلابی نوشته‌هایش را مخدوش می‌کند و علیرغم شیوه زندگی خود راهی می‌نماید که رویزیونیستهای سازشکاری چون انواع قلمزنان حزب توده و مرتدین دیگر تبلیغ می‌کنند. نه تنها همکاری با مرتجعین را مجاز می‌شمارد بلکه می‌خواهد از آنها برای "بسیج زحمتکشان یعنی نیروی عمده انقلاب" مدد جوید.

۱ - در نوشته‌ای دیگر از نوشته‌های منتساب به جزئی نیاز همکاری بسا مرتجعین رد شده است. این تناقض که در یک نوشته به صراحت ضرورت آن تأکید میشود و در نوشته دیگر نیاز به آن رد میشود بلا توضیح میماند. در هر صورت نتیجه منطقی استدلالی که در فوق بدانها اشاره رفت همین حکم است بویژه که در آخرین نوشته هم آمده است و منطبق با کل تر عمده کردن تضاد با دیکتاتوری در مقابل سایر تضادهای اجتماعی است.

اکنون روی سخن را با چریکهای فدائی خلق و سایر کسانی داریم که تزه‌های جزئی را " رکن رهنمون " فعالیت‌های خود میدانند. این وظیفه آنان است که نقطه نظرات خود را در این موارد بدقت روشن کنند و بیش از این به سردرگمی اپوزیسیون دامن نزنند. چریکهای فدائی خلق در جزوهای بنام " جبهه واحد ضد دیکتاتوری و دارو دسته حزب توده " به حزب توده حمله کرده و جبهه را رد میکنند. اما این نوشته نه تنها هیچگونه انسجامی ندارد، نه تنها هیچ بحث و استدلالی ندارد و صرفاً به ایراز نظرهائسی ناپیگیر قناعت مینماید، بلکه بنحوی غیر اصولی صرفاً با نقطه نظرهای حزب توده جدل کرده و اساساً این مسئله را طرح نمیکند که جزئی نیزدراین موارد نظر کاملاً مشابهی داشته است. جزوه به نقطه نظر حزب توده در مورد عمده کردن تاکتیکی مسئله دیکتاتوری شدیدترین حملات را میکند، آنها را خواهان دموکراسی بورژوازی و جمهوری دموکراتیک بورژوازی می‌شمارد و ... ولی اساساً فراموش میکند که جزئی نه تنها مسئله دیکتاتوری را به همان حدت حزب توده مطرح میکند، بلکه مبارزه با دیکتاتوری شیبانه را استراتژی - و حتی نه تاکتیک! - جنبش می‌شمارد. چریکهای فدائی چگونه توقع دارند مردم این نحو برخورد و بحث را جدی تلقی کنند؟ چگونه آنها این حق را بخود میدهند که بحزب توده حمله کنند چون همکاری با جناحی از هیئت حاکمه را مجاز می‌شمارد ولی در مورد جزئی که میخواهد از همه حتی از مرتجعین برای بسیج زحمتکشان (مبارزه با دیکتاتوری که جای خسود دارد) کمک بگیرد مطلقاً سکوت کنند؟ اگر تزی مطرود است باید مادقائسه بآن برخورد کرد و تمام زوایا و آحاد آنرا مورد نقد قرار داد و محکوم نمود وگرنه نه تنها قضیه‌ای را روشن نکرده ایم بلکه همانطور که گفته شد به سردرگمی دامن زده ایم. میزان نادرستی برخورد چریکها حتی زمانی بیشتر روشن میشود که ببینیم آنها بخود حق میدهند از همین جزوات جزئی بطور غیر منقدانه نقل قول‌هایی آورده و با اصطلاح آنرا تطهیر کنند. از یک جانب از جزوه " نبرد با دیکتاتوری " (مبرم ترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی) نقل قول مبتاید می آورند- این خود یک انحراف- از جانب دیگر در مورد تمام آن نظرات نادرست جزئی، در همان جزوه و در سایر جزوات،

که تمام آحاد تزجبه ضد دیکتاتوری را در بر دارد مطلقاً سکوت میکنند. بدون تردید چنین برخوردی نه موجب ازدیاد احترام و باور به بیغرضی و حقیقت‌جویی چریکها میشود و نه اینکه دیروخی را از گمراهی بیرون می‌آورد. آیا این نحو "تعلق خاطر" به این یا آن اتوریته از خصائص کمونیستی است؟ و آیا بدین ترتیب "سخلق" رهنمود داده‌ایم و یا اینکه آنرا با دو گوئیهای خود گنج تر کرده‌ایم؟



ما در گذشته نظر خود را در مورد وظائف نیروهای مترقی‌دمبارزات دموکراتیک نوشته‌ایم، ممه‌ذا از آنجا که نکاتی از نظرات رفیق جزنی را در سطور فوق رد کردیم ضروری می‌بینیم که این نوشته را در حد رد این نظرات رها نکنیم و به سئوالاتی که ممکن است در اذهان پیدا شود پاسخ گوئیم. برای ما سخن از مزایای دموکراسی در مقابل دیکتاتوری کردن زائد است. تجربه جنبش کارگری جهان این امر را بکرات اثبات کرده است و کسی که حد اقل پابیندی به آموزشهای کمونیسم داشته باشد، و حتی کسی که صرفاً بطور آمپریک به تاریخ دو قرن اخیر برخورد کند به مزیت وجود دموکراسی معتقد است. سخن اما بر سر نحوه کسب دموکراسی است. کسب انقلابی و یا پذیرش کدافتاننه آن. مبارزه انقلابی و یا چشم بکف سرمایه‌داران دوختن. وصول دائمی عقب‌نشینی ناپذیر به اهداف و یا دل خوش داشتن به آنچه که از سفره سرمایه‌داران بچنگ می‌افتد. بسیج کارگران و زحمتکشان برای تشدید مبارزه طبقاتی و کسب حقوق خود - منجمله حقوق دموکراتیک خود -، و یا تخفیف مبارزه طبقاتی، تبلیغ آشتی طبقاتی و دریافت آن مقدار از حقوق که سیستم را بخطر نیندازد و حتی باعث استحکام آن شود. هنگامی که مبارزه نوده‌های خشمگین رژیم را وادار به عقب‌نشینی میکند، یعنی آنچه بدست می‌آید کسب شده است کسی بسهولت نخواهد توانست آنرا پس بگیرد. مردم در مبارزه تشجیع شده‌اند، بقدرت خود آگاهی یافته‌اند. ناتوانی رژیم را در مقابل خود دیده‌اند، وله‌ذا از محمول مبارزه خود حراسست خواهند کرد، گامی فراتر بنظور کسب حقوق بیشتر بر خواهند داشت. اما

اگر حتی همین " حقوق " بمثابة شتیلی مبارزه درون طبقاتی سرمایه‌داران به آنها اعطاء شود، اگر این " حقوق دموکراتیک " نه در جنگ بلکه در صلح، در اثر گفتگوهای " دوستانه " و رعایت مصالح " مشترک " بدست آید، کسی دل‌بان نخواهد بست. بزرگان با هم دعوا کرده‌اند. چیزی به فقرا رسیده است. فردا که آشتی میکنند آنها بهمان سهولت باز پس خواهند گرفت. این " حقوق " حاصل مبارزه نیست، حاصل سازش و بی‌پرنسپبی است. حاصل بچه‌خوب و مودب‌بودن است. این نه حق، بلکه صدقه است. این " پاداش " نوکرهای گوش‌یفرمان است...

لنین پس از آنکه به مسئله سستی و ناپیگیری بورژوازی در کسب حقوق دموکراتیک اشاره میکند میگوید:

" نفع‌وی [بورژوازی] در اینست که این اصلاحات در مورد موسسات " محترم " دوران سرواژ (مثلا سلطنت) حتی‌الامکان با احتیاط بیشتری بعمل آید و هر قدر ممکن است فعالیت مستقل انقلابی و ابتکار و انرژی مردم عامی یعنی دهقانان و بخصوص کارگران را کمتر نشو و نما دهد."

وی سپس براه صحیح کسب همین حقوق برای طبقه کارگر اشاره کرده و میگوید:

" برای کارگران، بعکس، سودمند تر است که اصلاحات لازم-ایکه در جهت دموکراسی بورژوازی بدست می‌آید از طریق رفورم نبوده بلکه از طریق انقلاب باشد، زیرا راه رفورم راه تاخیر است، راه دفع الوقت است، راه زوال تدریجی و دردناک اعضای از پیکر مردم است که در حال فساد میباشد. از فاسد شدن این اعضاء در درجه اول و بیش از همه پرولتا-ریا و دهقانان آسیب می‌بینند. راه انقلاب، عمل جراحی-سریعی است که درد آن برای پرولتاریا از همه کمتر است... راه کمترین گذشت و کمترین احتیاط نسبت به سلطنت و موسسات مغرور و پلید وابسته به آن." (ص ۵۱-۵۲ دو تاکتیک) (تاکیدها از ماست)

بنابر این مسئله بر سر راهی است که حتی در انقلاب بورژوا دموکراتیک طی آن دموکراسی بورژوازی بدست می آید. حال اگر در نظر گرفته شود که اهداف انقلاب بورژوا دموکراتیک در این عمر در ایران برآورده شده و تنها انقلاب اجتماعی در ایران انقلاب سوسیالیستی میتواند باشد، به گمراهی کسانی که دو نوع شیوه کسب حقوق دموکراتیک را متمایز نمیکند بیشتر پی خواهیم برد. علاوه بر مسئله راههای مختلف، محتوای این دموکراسی بورژوازی هم متفاوت است. در این مورد لنین میگوید:

"دموکراسی بورژوازی داریم تا دموکراسی بورژوازی. هم زمستویست سلطنت طلب یا طرفدار مجلس اعیان که از حقوق انتخابات همگانی "دم میزند" ولی پنهانی و در پس پرده با تزاریم در باره یک مشروطیت ناقص و سر و دم بریده [بخوان قانون اساسی] بند و بست میکند بورژوا دموکرات است و هم دهقانی که اسلحه بدست بر ضد ملاکان و مامورین دولتی بپا میخیزد.... ولی هیئات به مارکسیستی که در دوره انقلاب دموکراتیک [دوره انقلاب سوسیالیستی بجای خود] متوجه این فرق موجود بین مراحل مختلف دموکراتیسم و بین جنبه های مختلف اشکال گوناگون آن نشود و به "اظهار فضل" درباره اینکه بهر حال این یک "انقلاب بورژوازی" و میوه های "انقلاب بورژوازی" است اکتفا ورزد". (همانجا ص ۵۳-۵۴)

بعبارت دیگر حتی آنها که معتقد به انقلاب دموکراتیک در ایران هستند باید متوجه باشند که هم راه مبارزه و هم محتوای مبارزه، حتی برای قشرهای مختلف بورژوازی متفاوت است. و کسی که بر پایه تشابه صوری آنچه که بورژوازی سلطنت طلب و یا رفورمیست برایش مبارزه میکند و آنچه که حتی در انقلاب بورژوا دموکراتیک زحمتکشان برایش مبارزه می کنند، قمد اختلاط، یکی دانستن اهداف و یکی دانستن راه را میکند، آگاهانه یا ناآگاهانه زحمتکشان را به ترک مواضع خود و رفتن بزیر پرچم بورژوازی رفورمیست و سازش طبقاتی فرا میخواند. حال اگر در نظر گرفته شود که انقلاب اجتماعی ایران سوسیالیستی است، اگر توجه شود که در کشورهایی نظیر ایران سخن از دموکراسی بورژوازی بردن توهم محض است و

موقعیت و میزان و نوع و میزان وابستگی و سامانه سرمایه‌داری ایران - اجازه رشد دموکراسی بورژوازی را نمی‌دهد (و حتی اگر گام‌هایی در این جهت برداشته شود ناقص، کذابانه و بسیار موقتی خواهد بود) آنگاه به عمق دره مهیبی که سراب دموکراسی بورژوازی در مقابل چنین کسانی گشوده است پی خواهیم برد.

بنا بر این وظیفه کمونیست‌ها، روشنفکران انقلابی و عناصر رادیکال و چپ‌در جامعه ما این نیست که با همه و هر نیروی ضد دیکتاتوری - گوئی که همه یک چیز می‌خواهند - تحت پلاتفرمی که نیروهای راست و سازشکار ارائه می‌دهند مبارزه کنند، و نه اینکه تحت این توهم شگفت‌آور باشند که بگفته جزئی از مرتجعین " جهت بسیج زحمتکشان کمک بگیرند " ! وظیفه اساسی نیروهای ضد سرمایه‌داری نفوذ بدرون پرولتاریا و آماده کردن چنان زمینه‌ایست که با کوچکترین حرکت کارگری، جوش خوری این سلول‌ها و وحدت با گروه‌های دیگر زمینه برای مبارزه نهائی با سرمایه‌داری فراهم شود. وظیفه کمونیست‌ها این است که برای ایجاد و تقویت این پیوند و سلول سازی در میان کارگران به انواع شیوه‌های مبارزه - و منجمله مبارزه قهر آمیز و عملیات مسلحانه - که بطور مشخص در جهت پیشبرد این وظیفه باشد متوسل شوند، هیچ نوع و شیوه مبارزه را از برنامه خود خارج نگذارند و پیشاپیش پرچم تسلیم‌طلبی و مسالمت‌جویی " را در مقابل رژیم باهتزاز در نیاورند. اولین و اساسی‌ترین وظیفه کمونیست‌های ایران ایجاد این همبستگی است و برای این منظور نیز تنها یک راه وجود دارد و آن مبارزه قاطع با تمام مظاهر حیات دشمنان پرولتاریا، همیشه و تحت همه شرایط، یعنی سرمایه‌داری و رژیم نماینده سرمایه‌داری است. در این روند روشن - فکران کمونیست طبعاً بخشی از فعالیت خود را در خدمت مبارزات دموکراتیک گذارده و میکوشند که در این زمینه نیز با کسب یک سلسله از حقوق دمو-کراتیک شرایط مبارزه طبقاتی را تسهیل کرده و دشمن را تضعیف نمایند. اما شرکت در مبارزات دموکراتیک - از مبارزه ضد دیکتاتوری گرفته تا مبارزه برای کسب انواع حقوق دموکراتیک - همه در خدمت وظیفه اساسی فوق قابل بررسی است. بجز با در نظر گرفتن جهت اساسی مبارزه طبقاتی،

۱ - ما دلائل عدم امکان برقراری و تداوم دموکراسی بورژوازی در ایران را در دفتر " بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم " ذکر کرده‌ایم. ←

روشنفکران به خرده کاری در خواهند غلتید و چاره‌ای جز تئوریزه کردن این خرده کاری و پراگماتیسم خواهند داشت و خواسته و ناخواسته به دام نوآوری‌های شگفت و تئوریهای اختراعی و التقاطی خواهند افتاد. بگفته مارکس:

" آنها هنوز از عهده دریافت شرایط مادی نجات پرولتاریا بر نمی آیند و در جستجوی آنچنان علم اجتماعی و آنچنان قوانین اجتماعی هستند که بتوانند این شرایط را بوجود آورند. جای فعالیت اجتماعی را باید فعالیت اختراعی شخصی آنها و جای شرایط تاریخی نجات را باید شرایط تخیلی و جای پیشرفت شکل تدریجی پرولتاریا بصورت طبقه را باید شکل جامعه طبق نسخه من درآوردی آنها بگیرد."

بنابراین بجای ارائه تئوریهای اختراعی، بجای تبلیغ سلاش طبقاتی و کشاندن همه مردم بزیر یک سقف باید آن نیروهایی که حداقل اشتراک نظر و مشی را دارند، آنها که مواضع طبقاتی نشان میدهند، که باید آنها را که لاف‌بازان مسئله رسیده‌اند که باید رژیم سرنگون شود، که باید با امپریالیسم مبارزه قاطع نمود، که نباید کاری جهت استحکام سرمایه داری انجام داد، بعبارت دیگر همه نیروهایی که در مرحله فعلی جنبش، چپ‌شمرده میشوند بر مبنای یک مشی و برنامه چپ حرکت کنند. گسترده کردن بی‌حد دامنه همکاری بطوریکه همه نیروها را در بر بگیرد نه تنها به امر مبارزه کمک نخواهد کرد، بلکه ازدیاد کمیتی است که کیفیت را نازل میکند و مبارزه را سست و منحرف مینماید. کل جنبش موجود را در خدمت بورژوازی در می‌آورد. آنها را که به کلام لنین بدون در نظر گرفتن شرایط آن متوسل میشوند و میگویند که همکاری با نیروهای مردم و سست و بینابینی هم مجاز است، یا نمی‌فهمند که لنین هنگامی چنین سخن میگفت که حزب طبقه کارگر وجود داشت، برنامه و مشی انقلابی آن مشخص بود و این عناصر مردم

۲ - در همین روال ما در عین کوشش جهت انجام وظایف اساسی خود، با تفاق عده‌ای از عناصر چپ جهت پاسخگویی به بخشی از وظایف مبارزه دمکراتیک در آذر ۵۶ کمیتة دفاع از جنبش چپ در ایران را تشکیل دادیم که انجام یک سلسله فعالیت در این زمینه را بعهده گرفته است. بنظر ما سایر نیروهای سیاسی نیز باید در جهت همگام کردن فعالیت عناصر چپ کوشا باشند و مبارزه با عناصر راست را در حد ایرادات توخالی و اظهار موضع خودارضاء کنند. خلاصه نمایند.

و ست بودند که اجبار داشتند که تحت برنامه چپ حرکت کنند؛ و با اینکه این مدعیان میکوشند که دیگران را با توسل به اتوریته لنین به ورطه‌ای که خود در آن سقوط کرده‌اند بکشانند، کسانیکه بر پایه نقل قول بیجا و خارج از محتوا از لنین به چنین عوامفریبی متوسل میشوند اساساً بروی خود نمی‌آورند که اگر منظور لنین چنین خزعبلاتی بوده است پس چرا خود او تز جبهه ضد دیکتاتوری را نداده است؟! مگر زمانی که لنین این ابرازات را کرده است مرحله انقلاب روسیه، انقلاب بورژوا دموکراتیک نبود و مدعیان این تز نیز چنین نظری در مورد ایران ندارند؟ مگر در آن زمان نیسز دیکتاتوری تزار عرصه را بر همه " ضد دیکتاتورها " تنگ نکرده بود؟ آیا لنین نیز مدافع جبهه ضد دیکتاتوری بود و خود نمیدانست و با اینکه طرفداران سازشکار امروزی این تز بدروغ متوسل میشوند و حرف‌در دهان لنین میگذارند و اتوریته لنین را کذابانه بخدمت‌ت‌ت سازش‌طبقاتی خود میگیرند!! این نوع شعبده بازیها استتاری برای پوشاندن محتوای انحرافی و رفورمیستی ترهای مورد تبلیغ این گرایش‌ها نخواهد بود بلکه بر عکس نقاب از چهره واقعی آنان بر میگیرد و نشان میدهد که آنها حاضرند حتی از قول لنین نیز دروغ بگویند و او را یک سازشکار بی پرستیپ مانند خود بنمایانند....

اما واقعیت اینست که در هر حرکت اجتماعی باید دید که چه نیروی و چه طبقه‌ایست که در خدمت نیرو و طبقه دیگر قرار میگیرد. اتحاد، هم‌کاری و نظائرهم تحت چه پلانفرمی انجام میگیرد، چه راهی را در نهایت نشان میدهد، به ایجاد چه سیستم و مناسباتی خدمت میکند. بنابر این در ایران هم ممکن است زمانی نیروهای مردم و ست اجبارا به نیروهای چپ بپیوندند ولی این آنها هستند که می‌پیوندند. این آنها هستند که بخاطر اجبار ناشی از شرایط مادی و ذهنی خود حاضر به پذیرش راهی میشوند که در شرایط معمول نمی‌پذیرفتند و نه بر عکس. نه! انقلابیون هیچگاه و تحت هیچ شرایطی به پلانفرم راست‌گردن نمی‌نهند و مبارزه را به حد خواست " ضد دیکتاتورها " تقلیل نمیدهند. سازشی که اصول را نفی کند، سازشی که مبارزه طبقاتی را تعطیل کند، سازشی که زحمتکشان را خر سواری این یا آن جناح بورژوازی کند مطرود است. چنین راهی سرانجامی جز آنچه که بر جنبش کارگری غرب رفت نخواهد داشت.

انتشارات

- ۱- پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران.
- ۲- نکاتی در باره پروسه تجانس (ترجمه عربی آن نیز منتشر گردیده است).
- ۳- پروسه تجانس ، تبادل نظر بین سازمان چریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی (دفتر اول).
- ۴- استالینیسیم ، تبادل نظر.... (دفتر دوم) .
- ۵- اندیشه مائوسددون و سیاست خارجی چین (دفتر سوم) .
- ۶- مرحله تدارک انقلابی.
- ۷- مداخله بر اقتصاد سیاسی (والید- سالاما) .
- ۸- مشکلات و مسائل جنبش .
- ۹- بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ .
- ۱۰- چه نباید کرد؟ نقدی برگزیده و رهنمودی برای آینده .
- ۱۱- جنگ لبنان (از انتشارات مشترک گروه اتحاد کمونیستی و جبهه آزادیبخش فلسطین) .
- ۱۲- آنتی دورینگ (دفتر اول) .
- ۱۳- مداخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس و فردریک انگلس .

نشانی پستی

BOX 4076

17104 SOLNA

SWEDEN

نشانی بانکی

POSTGIRO 857272-9

SWEDEN